

This is a Persian translation of final chapter of:
Noam CHOMSKY and Gilbert ACHCAR,
Perilous Power, The Middle East and U.S. Foreign Policy
(edited with a preface by Stephen R. Shalom), U.S.A., Paradigm Publishers, 2007

کتاب حاضر ترجمه‌ی فارسی بخش پایانی اثر زیر است:
Noam CHOMSKY and Gilbert ACHCAR,
Perilous Power, The Middle East and U.S. Foreign Policy
(edited with a preface by Stephen R. Shalom), U.S.A., Paradigm Publishers, 2007



www.rouzGar.com

قدرت بسیار خطرناک

خاورمیانه و سیاست خارجی امریکا

(گفت و گوهایی درباره ی ترور، دموکراسی، جنگ و عدالت)

بخش ششم و پایانی

نوآم چامسکی، جلیبر اشقر

برگردان: رضا اسپیلی

ویرایش و پیش گفتار از: استفن ر. شالوم

سخن پایانی

متن پیشین، پیاده شده‌ی گفت‌وگویی بود که از ۴ تا ۶ ژانویه ۲۰۰۶ انجام شد. شش ماه بعد چند پرسش به جلیبیر اشقر و نوام چامسکی داده شد تا بتوانند با آن‌ها تحولات اخیر را شرح دهند و در صورت لزوم تحلیلشان را به روز کنند. ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۶ موعده پاسخ‌دهی آن‌ها به پرسش‌های ما بود.

جلیبیر اشقر

وضعیت عراق

شالوم: عراق چند ماه گذشته شاهد حمله‌های قومی گسترده بوده است. سیر تحول شرایط را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به ویژه باور دارید که جنگ داخلی در شرف وقوع است؟ آیا آشوب فرقه‌یی دلیل افزایش مدت زمان باقی ماندن نیروهای امریکایی است؟

اشقر: در این شش ماهی که از آن سه روزی که با هم تبادل نظر داشتیم گذشته وضعیت عراق به روشی تهدیدبار وخیم‌تر شده است و به طرز محتمل به سمت عملی شدن بدترین سناریو پیش می‌رود - بدترین برای عراق که الزاماً برای واشنگتن بدترین نیست. توضیح خواهم داد.

ژانویه را به یاد بیاورید: آن موقع می‌دانستیم که نتیجه‌ی انتخابات پارلمانی ۲۰۰۵ برای برنامه‌های ایالات متحد در عراق کاملاً بد خواهد بود اگرچه هنوز به نتایج رسمی دسترسی نداشتیم. بعداً تأیید شد که ائتلاف عراق متحد یک بار دیگر یک بلوک رأی عمده را در پارلمان برای خود تضمین کرد (۱۲۸ کرسی از ۲۷۵ کرسی) اگرچه به اکثریتی که در مجلس قبلی از آن برخوردار بود نرسید. اما پیش‌بینی می‌شد چراکه انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ از طرف بیشتر سنی‌های عرب تحریم شد و بنابراین نتیجه‌ی آن کاملاً استثنایی بود. با این حال از دست دادن ۱۲ کرسی برای ائتلاف عراق متحد نسبت به از دست دادن ۲۲ کرسی برای ائتلاف کردها خیلی کمتر بود در حالی که فهرست ائتلافی که ایاد علاوی، مرید واشنگتن در رأسش بود سقوط خیلی زیادی کرد و از ۴۰ کرسی به ۲۵ کرسی رسید که نمایشی ضعیف بود.

این نتایج به این معنی بود که اگر، هر یک از ائتلاف‌های «سنی» - خواه جبهه‌ی وفاق ملی عراق^۱ (با ۴۴ کرسی) که ائتلافی است بین حزب اسلامی (شاخه‌ی «معتدل») اخوان المسلمین [انجمن علمای مسلمان «تندرو» با خاستگاه سنتی] با نیروهای قبیله‌ی عرب سنی سنت‌گرا؛ خواه جبهه‌ی گفت‌وگوی ملی عراق^۲ به تنهایی (با ۱۱ کرسی)، ائتلاف جور به جور ملی گرایان عرب شامل بعضی‌های فعلی یا قبلی که رهبری صدام حسین را نمی‌پذیرند - با ائتلاف عراق متحد متحد می‌شدند، اکثریت مطلق را در پارلمان به همراه یکدیگر تضمین می‌کردند. ائتلاف عراق متحد فقط ده رأی بیشتر نیاز داشت یا حتی کمتر اگر دو کرسی گروه کوچک شیعه‌ی نزدیک به صدری‌ها را در نظر بگیریم که به ائتلاف متحد پیوستند. چنین بلوک گسترده‌ی بین قبیله‌ی می‌توانست با فشار سیاسی اعمال شده از سوی واشنگتن از طریق متحدان کُرد و گروه علاوی یا هر کس دیگری که ممکن بود به آن‌ها پیوندد، مقابله کند.

همچنین هر دو ائتلاف «سنی» نشان دادند که بیشتر علاقه‌مندند با واشنگتن همکاری کنند با این نگرش که جلب حمایت ایالات متحد بر ضد ائتلاف متحد شیعه نسبت به زمانی که با خود ائتلاف متحد شیعه، دست به اتحاد بزنند در مجموع آن‌ها را در شرایط بهتری قرار می‌دهد. پس بیشتر مشتاق بودند بازی سیاسی کمی فرقه‌ی راه بیندازند تا اینکه بخواهند به رهاسازی ملی از قید اشغال سرعت ببخشند. از سوی دیگر خیلی از عرب‌های سنی، هژمونی ایران را - که به باور آن‌ها ائتلاف عراق متحد چیزی نیست مگر ابزار ایران - تهدید بزرگ‌تری نسبت به هژمونی ایالات متحد می‌دانند پس از نظر سیاسی این رفتار را توجیه می‌کنند. ائتلاف‌های پارلمانی عرب‌های سنی در هماهنگی با علاوی نتایج انتخابات رازیر سؤال بردند. من در ژانویه‌ی گذشته در بحثم در این باره گفتم که ایرادگیری‌هایشان به نتایج انتخابات درست نبود و منظور از آن فقط گرفتن حق سکوت سیاسی از ائتلاف عراق متحد بود [۱]. آنچه بعداً اتفاق افتاد صحت این برآورد را اثبات کرد: وقتی در دولت به آنچه می‌خواستند رسیدند - آن‌ها و حاکم انتصابی^۳ ایالات متحد زلمی خلیل زاد - همه‌ی جار و جنجال‌هایشان درباره‌ی «تقلب در انتخابات» به یک باره پایان گرفت. در این بین کشمکش‌های شدید سیاسی بین چند نیرو در عراق رخ داد. نزاع اصلی بین ائتلاف متحد مورد پشتیبانی ایران از یک طرف و از طرف دیگر ائتلاف گسترده‌ی اتحاد کُردها، احزاب انتخاباتی «سنی‌ها» و علاوی مورد حمایت خلیل زاد و مورد حمایت بیانیه‌های منظم و ملاقات‌کنندگان رده‌بالای واشنگتن بود که ریاکارانه اصرار داشتند ضرورت دارد سنی‌های عرب مشارکت اساسی در قدرت داشته باشند. بعد از انتخابات ژانویه‌ی ۲۰۰۵ دولت بوش کوشید به رغم خط قرمز ایران و ائتلاف عراق متحد نه فقط شرایط خود بلکه مشارکت علاوی در دولت را به این ائتلاف تحمیل کند. واشنگتن سرانجام از آن چشم پوشید اما تنها بعد از خلاصی از شر نامزد مورد تأیید ائتلاف متحد برای ریاست بر اولین دولت «قانونی» در عراق بر اساس قانون اساسی جدید - همان کسی که در رأس دولت موقت برآمده از مجلس موسسان^۴ بود - ابراهیم جعفری.

نزاع اصلی دیگر درون ائتلاف عراق متحد به وقوع پیوست که دو جناح عمده رویاروی یکدیگر ایستادند: مجلس اعلای انقلاب اسلامی و پیروان مقتدا صدر. مجلس اعلای انقلاب اسلامی برای آدم خودش، عادل عبدالمهدی، مائویست پیشین که هم در مذهب اسلام و هم در مذهب نولیبرالیسم تبدیل به آدمی بنیادگرا شد، مقام نخست‌وزیری می‌خواست. به رغم این واقعیت

1. Iraqi Accord Front

2. Iraqi National Dialogue Front

۳. proconsul، به معنی حاکم منصوب شده در مستعمرات یا سرزمین‌های اشغالی از طرف قدرت استعمارگر یا اشغال‌کننده. م.

4. Constituent Assembly

که مجلس اعلا نزدیک‌ترین گروه عراقی به ایران است و به رغم دفاع آن از دولت اَبَر فدرال در جنوب عراق، ایده‌یی که ایالات متحد با خشم و غضب آن را رد کرد (و هم‌هی نیروهای دیگر عرب عراقی از جمله مقتدا صدر آن را رد کردند)، واشنگتن از عبدالمهدی حمایت کرد به این امید که بتواند به امریکا کمک کند به نام بازار آزاد دست روی نفت عراق بگذارد. خلیل زاد که پیش از هر چیز دغدغه داشت تا از نفوذ مقتدا صدر بکاهد، به روش خود می‌کوشید تا بر آتش نفاق درون ائتلاف عراق متحد بدمد. صدر به نوبه‌ی خود به شدت از دوست خود و رهبر حزب الدعوه، جعفری، که او را به موضع سیاسی خود نزدیک‌تر می‌پنداشت و به فشار خود صادق‌تر، حمایت می‌کرد (جعفری بدون ملاحظه «پیمان شرف» را که صدر می‌کوشید تمام نیروهای اصلی مستقل عراق را به امضای آن تشویق کند، امضا کرد). [۲]

باید تنش بین دو جناح تشدید می‌شد اما تهران - که بعد از انتخابات دسامبر مقتدا صدر را به بازدید از ایران دعوت کرد - در جلوگیری از انشعاب درون ائتلاف عراق متحد و واداشتن مجلس اعلاي انقلاب اسلامي به ماندن در ائتلاف متحد به عنوان یک اولویت قطعاً مؤثر بود. نامزد ائتلاف متحد برای نخست‌وزیری به صورت دمکراتیک توسط رأی‌گیری در داخل ائتلاف تعیین شد که اکثریت ضعیفی به جعفری داد. «مروجان دمکراسی» در واشنگتن از آن به بعد حداکثر کوشش خود را کردند تا از پیشرفت این سازوکار قانون اساسی جلوگیری کنند: در حالت عادی، مجلس باید تشکیل جلسه می‌داد و ریسی برمی‌گزید که ملزم بود تا نامزد معرفی شده از سوی بزرگ‌ترین بلوک حاضر در مجلس را برگزیند - در این مورد جعفری - تا بکوشد دولتی تشکیل دهد. این موقعیت جعفری را قادر می‌ساخت تا بین بلوک‌های دیگر مانور دهد و بکوشد نظر تعداد کافی از نماینده‌های عرب‌های سنی را جلب کند تا اکثریت پارلمان را برای خود تضمین کند و ائتلاف گُرد را وادارد از دولت خارج شود، به آن‌ها بپیوندد. این سناریو آشکارا در دستور کار واشنگتن نبود. نتیجه بن‌بست خیلی شدید و خطرناکی بود تا اینکه توافق شد که جعفری جایش را به معاونش در حزب الدعوه، نوری مالکی بدهد. مالکی را کمتر سمپات ایران می‌دانستند و منعطف‌تر و مطیع‌تر از جعفری. در واقع مالکی در روابطش با ایالات متحد فرمانبردارتر از جعفری به نظر می‌رسید. تفاوت بین این دو، رهبران یک حزب، با این همه چندان نبود که خودستایی موهن واشنگتن و لندن را پس از انتصاب مالکی توجیه کند چنان که گویی علاوه دوباره به عنوان نخست‌وزیر عراق تدهین شده‌است.

کل این شرایط برای صدر به منزله‌ی شکست بود. همان‌طور که قبلاً گفتم او خیلی سخت کار کرده بود تا گروه‌های پارلمانی و فراپارلمانی سنی عرب را متقاعد کند که به ائتلاف ضد اشغال بپیوندند. در این کار کاملاً شکست خورد: گروه‌های پارلمانی سنی عرب پیشنهادهای او را رد کردند و به ائتلافشان با احزاب گُرد و حاکم انتصابی واشنگتن چسبیدند. به علاوه انجمن علمای مسلمان که خیلی به شورشیان سنی عرب نزدیک است به شدت با صدر مخالفت کرد: او نتوانست کاری کند آن‌ها زرقاوی و شاخه‌ی القاعده‌اش را به شدیدترین وجهی محکوم کنند (صدر حتا از آن‌ها خواست گروه زرقاوی را تکفیر کنند) و دیدگاه رادیکال ضد بعثی او هم مانعی بر سر راه روابطش با ملی‌گرایان عرب سنی بود. او شکایت کرده که گروه‌های سنی که قبل از انتخابات دسامبر بهشان نزدیک شده و ازشان خواسته «پیمان شرف» را امضا کنند، هیچ یک این کار را نکرده‌اند.

ضربه‌ی عمده‌ی بعدی به استراتژی صدر در کوشش برای ایجاد ائتلاف ضد امریکایی با نیروهای سنی عرب ضد اشغال، حادثه‌یی بود که تنش قوم‌گرایانه بین شیعه‌ها و سنی‌های عرب را در عراق شعله‌ورتر کرد - منظورم حمله به مسجد العسکری در سامراء در ۲۲ فوریه‌ی ۲۰۰۶ است. این حمله‌ی فرقه‌گرایانه تا حدی حس انتقام‌جویی مبارزان شیعی را برانگیخت که از

حمله‌های فرقه‌گرایانه‌ی کشنده‌ی بی‌پایان و بی‌شماری که جامعه‌شان از آغاز اشغال با آن‌ها روبه‌رو بود، به جان آمده بودند. در این انتقام‌ها، «سپاه مهدی»، ارتش نامنظم صدر، آشکارا نقش زیادی داشت. نه اینکه صدر به این عمل چراغ سبز نشان داده باشد. برعکس، مثل بیشتر رهبران شیعه حداکثر کوشش خود را کرد تا همه چیز را آرام کند. اما چون شبه‌نظامیان نسبت به شبه‌نظامیان بدر مجلس اعلای انقلاب اسلامی کمتر متمرکزند، قبل از در نظر گرفتن هر چیز دیگر و گوش دادن به ندای عقلانیت سیاسی از غرایزشان پیروی کردند.

به هر حال این حوادث ناگوار به شدت مورد بهره‌برداری نیروهایی با آرایش غریب قرار گرفت. از جمله دوستان امریکایی، بنیادگرایان سنی طرفدار زرقاوی و بعثی‌های طرفدار صدام. به این منظور که مقتدا صدر را در میان سنی‌های عرب بی‌اعتبار کنند و وجهه‌اش را به اینکه موضع قاطع ضد اشغال دارد و به استقلال کامل از ایران معروف است، از میان ببرند. همه‌ی آنچه صدر در دوره‌ی قبل از نظر سیاسی به آن رسیده بود، یعنی تأثیرگذاری در چارچوب یک عراق پان‌عرب (سنی‌ها و شیعیان) به همراه گنبد مسجد العسکری فروریخت. بدیهی است که او نفوذ باصلابتش را در میان شیعیان حفظ کرد. بیش از همه میان لایه‌های ستم‌دیده‌ی جامعه‌ی شیعی، نفوذی که به احتمال زیاد با نقش «ارتشش» به عنوان مظهر جناح مسلح جامعه بیش از هر گروه دیگر تقویت شده بود. اما این واقعیت باقی ماند که او در تحمیل خود به عنوان رهبر ملی‌گرایان عرب شیعه و سنی که پس از رویارویی با نیروهای اشغالگر در سال ۲۰۰۴ و جبهه‌ی پیدا کرده بود، عقب ماند.

به رغم این تحولات، عراق هنوز به شرایط تمام‌عیار جنگ داخلی نرسیده است. در واقع آنچه یک سال پیش به صورت «جنگ داخلی کم‌عیار» [۳] شرحش دادم، شدت رشدش در سراسر سال ۲۰۰۵ و اوایل ۲۰۰۶ حتا پیش از شروع ناگهانی و شدیدی که حمله‌ی سامراء تحریکش کرد، متوقف نشده. با این حال من با توجه به تجربه‌ی لبنان می‌گویم که دو عنصر وجود دارند که در این لحظه هنوز بین شرایط فعلی عراق و جنگ داخلی تمام‌عیار قرار دارد. اولی پایداری دولت یکپارچه‌ی عراقی است و وجود نیروهای مسلح همچنان یکپارچه‌ی عراقی: در لبنان انشعاب در دولت در اوایل سال ۱۹۷۶ و ایجاد شکاف در ارتش بود که حرکت به سوی جنگ داخلی تمام‌عیار را سبب شد. عنصر دوم وجود نیروهای مسلح خارجی با نقش بازدارنده و میانجی است مثل نقشی که ارتش سوریه از ۱۹۷۶ به بعد. هرچند فقط ادواری. در لبنان بازی کرد.

این‌ها اشاره به کنایه‌ی بی‌استی است که در ابتدای بحثم زدم که لغزش عراق به سوی بدترین سناریو برای مردمش الزاماً بدترین سناریو برای واشنگتن نیست. عملاً بیشتر آنچه در ماه‌های اخیر در عراق اتفاق افتاده گذشته از تبلیغ پیرامون رفتار جنایت‌کارانه‌ی نیروهای امریکایی، به سود طرح‌های ایالات متحد بوده است. افزایش حاد تنش‌های فرقه‌ی و شکست پروژه‌ی مقتدا صدر آشکارا به کار امریکا آمده است. من و بسیاری از افراد دیگر مدت‌هاست هشدار می‌دهیم که وقتی همه کاری انجام شد، تنها برگ برنده‌ی واشنگتن در عراق ایجاد تفرقه‌های قومی و قبیله‌ی خواهد بود که دولت بوش بر اساس کلاسیک‌ترین نسخه‌های امپریالیستی به خودخواهانه‌ترین روش از آن بهره‌برداری می‌کند: «تفرقه بینداز و حکومت کن». این کاری است که حکام انتصابی واشنگتن در بغداد از پل برمر تا خلیل‌زاد حداکثر کوشش خود را کرده‌اند تا آن را به کار بسته و از آن سود بجویند.

از این منظر، درگیری‌های کنونی قبیله‌ی موهبتی است برای واشنگتن تا آنجا که بسیاری از عراقی‌ها مظنون‌اند که آژانس‌های جاسوسی امریکا و اسرائیل پشت بدترین حمله‌های قبیله‌ی هستند. توجه کنید که چگونه اشغال با این واقعیت «مشروع» جلوه داده می‌شود که خیلی از سنی‌های عرب در نواحی با جمعیت مختلط که احساس تهدید می‌کنند برای تضمین امنیت خود

تقاضای حضور نیروهای خارجی کرده‌اند چون اعتمادی به نیروهای مسلح عراق ندارند [۴]. وقتی به این واقعیت می‌اندیشید که عرب‌های سنی، هواداران اصلی شورش مسلحانه‌ی ضد اشغال بوده‌اند و هنوز هم هستند - گرچه تنها هواداران نیستند - با چه تناقضی مواجه می‌شوید: الگوی رو به رشدی از فعالیت‌های مسلحانه‌ی ضد اشغال در جنوب عراق وجود دارد که به ندرت گزارش شده‌است - اگر اصلاً در رسانه‌های غربی یا حتا رسانه‌های عربی مربوطه گزارش شده‌باشد.

واشنگتن با آتش بازی می‌کند: عداوت قومی با طراحی‌هایش برای عراق سازگار است اما فقط آن را درون محدوده‌ها ننگه می‌دارد. در جهت منافع ایالات متحد نیست که آن‌طور که وقیحانه در رسانه‌های ایالات متحد از سوی «کارشناسان» خودخوانده از آن دفاع می‌شود و نومحافظه‌کاران و دوستان معتقدند که دومین پی‌آمد خوب خواهد بود، بدون کنترل امن امریکا بر عراقی یکپارچه، این کشور به سه بخش مجزا تقسیم شود. این امر نه تنها نسخه‌ی عملی برای جنگ داخلی مدید خواهد بود بلکه نظارت ایالات متحد را بر منطقه‌ی اصلی نفت خیز عراق که جنوب این کشور با اکثریتی شیعی است غیر قطعی تر می‌کند. به این ترتیب منفعت واشنگتن با تقویت عداوت فرقه‌یی در سطحی قابل کنترل که با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» اش سازگار باشد و از دستش در نرود و به جنگ داخلی مخاطره‌آمیز نینجامد به بهترین نحوی به دست می‌آید. عراق فدرال با دولت مرکزی دچار آشفتگی، خیلی خوب با این طرح می‌خواند مشروط بر آنکه توسط تمام بازیگران اصلی عراق پذیرفته شود (که خیلی مشکل است) اما عراقی تکه‌پاره فاجعه خواهد بود - خیلی ممکن است که ماشه‌ی پویش را در ناحیه‌ی خطرناک بچکاند (به جمعیت شیعی ایالت شرقی پادشاهی سعودی فکر کنید که بخش عمده‌ی منابع نفتی عربستان آنجاست).

حالا اگر نیروهای ایالات متحد را با آتش‌نشان‌ها مقایسه کنیم، حقیقت مطلب این است که آتش‌بازان به شدت خطرناکی آن‌ها را هدایت می‌کنند! از زمان شروع اشغال، وضعیت عراق مدام و بی‌وقفه رو به وخامت گذاشته‌است: حقیقتی کتمان‌نشده‌ی که فقط دروغ‌گویان وقیحی مثل همان واشنگتنی‌ها می‌توانند انکارش کنند با اصرار ورزیدن به اینکه شرایط رو به بهبود است در حالی که مدارک مسلمی عکس آن را می‌گویند. عراق در دور باطلی گرفتار شده‌است: اشغال، شورش را شعله‌ور می‌کند و تنش قبیله‌یی را که حاکم انتصابی واشنگتن می‌کوشد با ابزار سیاسی تشدیدش کند به راه می‌اندازد، چیزی که به نوبه‌ی خود برای توجیه ادامه‌ی اشغال از آن استفاده می‌شود. آخرین وسیله‌یی که مقامات اشغال‌گر ایالات متحد با آن نفت روی آتش عراق می‌ریزند بر اساس منابع شیعه، کمک به حزب اسلامی است - نزدیک‌ترین گروه سنی عرب عراقی به واشنگتن و سعودی - با ایجاد جناح مسلحی که هم‌اکنون در عداوت فرقه‌یی نقش دارد.

فقط یک راه برای بیرون آمدن از این دایره‌ی سوزان وجود دارد: تنها با اعلام هرچه سریع‌تر بیرون رفتن کامل و بی‌قید و شرط نیروهای امریکایی می‌توان گامی قاطع برای خاموش کردن آتش برداشت. این باعث فروکش کردن شورش سنی‌ها خواهد شد که انجمن علمای مسلمان به کرات وعده داده به محض آنکه برنامه‌ی زمانی برای بیرون رفتن گروه‌های اشغال‌گر اعلام شد، خواستار توقف آن خواهد شد. همچنین تنش قبیله‌یی را فرو خواهد کاست و هم‌زمان عراقی‌ها به آینده‌شان چشم خواهند دوخت و باور به رسیدن به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را احساس خواهند کرد. و اگر حتا به این نتیجه برسند که حضور خارجی برای مدتی لازم است تا برای تثبیت نظم و شروع بازسازی واقعی به آن‌ها کمک کند، مسلماً این گروه‌ها از کشورهای که جاه‌طلبی‌های هژمونیک بر عراق دارند، نخواهند بود بلکه به گروهی خوش‌آمد گفته خواهد شد که تمام بخش‌های مردم عراق آن‌ها را دوست و یاور بی‌غرض خود بدانند.

حماس در قدرت

شالوم: در گفت‌وگوهای ماه ژانویه پیروزی حماس در انتخابات را خیلی شگفتی آور ندانستی. تأثیر این پیروزی را بر جامعه‌ی فلسطین به طور کل و بر چشم‌انداز صلح به طور خاص به ویژه در پرتو تهاجم‌های اخیر اسرائیل چگونه می‌بینی؟

اشقر: پیروزی حماس در انتخابات در واقع وقتی در چارچوب کلی نظرهای ما در همین ژانویه‌ی قبل از انتخابات نگرینسته‌شود خیلی هم شگفت‌آور نیست. باید تأکید کرد که تمایل عام برآمده از شکست و فساد رهبران جنبش ملی‌گرایاچپ- رهبران سازمان آزادی‌بخش فلسطین / مقامات فتح که با امثال محمود عباس و محمد دهلان شناخته‌می‌شوند - به بنیادگرایی اسلامی که خلای رهبری توده‌یی به این ترتیب پدید آمده را پر می‌کند، گرایش است که خود را به روش‌های بسیار متفاوتی نشان می‌دهد.

«اسلامی کردن» به معنی روی‌گردانی از سکولاریزاسیون اجتماعی و حرکت به سمت تبعیت سفت و سخت از مذهب اسلام فرایندی یک‌شکل نیست. اجازه دهید اول از همه اشاره کنم که کسانی که به حماس رأی دادند تنها ۴۴/۴۵ درصد رأی‌دهندگان فلسطینی بودند در حالی که اکثریت یا به فتح یا به چپ‌های سکولار یا به نامزدهای لیبرال رأی دادند. (حماس بیشتر کرسی‌های پارلمان را به دست آورد به خاطر نظام انتخاباتی که بخشی از آن بر نتایج حوزه‌های انتخاباتی منطقه‌یی استوار بود و بخشی بر کسب آرای نسبی). دوم آنکه خیلی از کسانی که به حماس رأی دادند این کار را بیشتر از روی خشم و ناراحتی از رهبران اسرائیل و مقامات تشکیلات خودگردان عضو فتح کردند و کمتر از روی وابستگی به بنیادگرایی اسلامی. حماس که نامش از حروف اول کلمات عربی جنبش مقاومت اسلامی گرفته‌شده از نظر تاریخی خود را دشمن اصلی دو مخالفش نشان داده و جایگزین «اسلامی» فتح در مقاومت علیه اسرائیل است. تصویرش را به صورت پُروپاقرص‌ترین و رادیکال‌ترین دشمن «دولت یهود» شکل داد و در برابر سازش‌های بی‌پایان رهبران فتح در اصول به ویژه اصل تسلیم مشروط^۱، علیه اسرائیل و پدرخوانده‌اش امریکا ثبات قدم نشان داد. البته این کار را از روی دیدگاه بنیادگرایانه‌ی مذهبی از جهان با منشوری بیان‌گر سیر قهقرایی به سوی دیدگاه‌های سامی ستیز انجام داد که سازمان آزادی‌بخش فلسطین با دقت از گفتمان رسمی خود آن را کنار گذاشت. این، زمینه را مساعد احیای حمله‌های انتحاری کور ضد اسرائیلی کرد که از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد علامت مشخصه‌ی حماس شد با خشونت فزاینده‌ی سرکوب‌های اسرائیلی‌ها که به این حمله‌ها در چشم بسیاری از فلسطینی‌ها مشروعیت می‌بخشید. حماس همچنین خود را به عنوان رادیکال‌ترین منتقد حاکم کاملاً فاسد و مافیای‌گونه‌ی فتح رشد داد و با اخلاص آشکار در اجرای نظام صدقه‌های اسلامی و خدمات اجتماعی و قناعت رهبرانش با آن به مقابله برخاست.

بدیهی است به موازات نفوذ فزاینده‌ی حماس، موج «اسلامی کردن» در این سال‌ها رشد کرد و در فلسطین مثل جاهای دیگر با نشانه‌ی قاطع پوشش زنان توی چشم می‌زد. اما برخلاف آنچه در موقعیت‌های دیگر دیده‌ایم، مثل انقلاب ایران، دست‌یابی حماس به قدرت با کارزار تمام‌عیار تسلیم‌اجباری یا داوطلبانه به اوامر مذهبی ادامه پیدا نکرد. بی‌شک اولویت جنبش این نبود. واقعیت این است که حماس ظاهراً از پیروزی در انتخابات کاملاً دست‌پاچه بود، انتظار نداشت اکثر کرسی‌ها را به تنهایی به دست آورد (اکثریت چشم‌گیر ۴۵ کرسی از ۶۶ کرسی تخصیص یافته در روش منطقه‌یی را به دست آورد که مجموع ۷۴ کرسی از ۱۳۲ کرسی را به آن بخشید). در گفت‌وگوهای ماه ژانویه مشارکتش در فرایند سیاسی را خیلی خوش آیند دانستم چون

حماس را به اندیشیدن با عبارات سیاسی تر متقاعد می کرد [۵]. دست یابیش به قدرت به نحو چشم گیری این اضطراب را تشدید کرد.

رهبران حماس مثل هر تازه به دوران رسیده یی پس از تغییر رادیکال دولت، کاملاً سرگردان و در برخورد با امور ناشی بودند و بنابراین به سرعت با مانورهای مودیانهای فتح و محمود عباس روبه رو شدند. این دومی علیه آنها از همان قدرت مستبدانه ی ریاست جمهوری سود جست که یاسر عرفات وقتی واشنگتن در رأس کابینه ی فلسطین در سال ۲۰۰۳ عباس را به او تحمیل کرد، علیه عباس به کار برده بود. رهبران حماس وقتی اسرائیل و قدرت های غربی به رهبری ایالات متحد به تدریج شروع به بی ثبات کردن کل دولت و ملت فلسطین کردند و یک بار دیگر ثابت کردند که نمی توانند نتایج انتخابات واقعاً دمکراتیک را تاب بیاورند و فقط وقتی از دمکراسی دفاع می کنند که دوستان و نوکرانشان را به قدرت برسانند، تضعیف شدند. همان طور که نوآم و من در ژانویه به آن تأکید کردیم. رهبران حماس با این حال تلاش کردند که خیلی سریع از این دوره ی فشرده ی سیاست واقع گرایانه درس بگیرند. دریافتند که بین چکش فتح و سندان اسرائیل و فشار غرب گیر کرده اند. دریافتند که مخالفانشان می خواهند این ها چنان رفتار کنند که بی اعتبار شده و خود سرنگونی خود را با ابزار سیاسی و با نوعی توطئه تسهیل کنند [۶]. رهبران حماس گیر افتاده بین متعصبان و واقع گرایان، اما گامی مهم به سوی اتخاذ موضع سیاسی هم آوا با خواسته های اکثریت عمده ی فلسطینی ها برداشتند. این عمدتاً از چیزی که به آن «سند زندانیان» می گویند به دست آمد. یعنی برنامه ی بحث و تأیید شده توسط زندانی های فلسطینی در زندان های اسرائیل متعلق به کل طیف سازمان های فلسطینی از فتح تا حماس به استثنای جهاد اسلامی. ابتدا محمود عباس کوشید تا از سند به صورت ابزاری برای نامشروع جلوه دادن دولت حماس سود جوید و این در حالی بود که حماس تحت فشار متعصبانش از تأیید سند اکراه داشت. به رغم این واقعیت که محتوای سند، اصول اساسی ملی گرایی فلسطینی را در بر دارد و بنابراین عملاً به موضع حماس نزدیک تر است تا عباس. با این وجود عباس کوشید به روش مردم فریبانه از آن استفاده کند اما حماس با توافق بر سر نسخه ی جدیدی از سند که چنان در آن تجدید نظر شده بود که با پسندش جور دربیاید، شرایط را به سود خود چرخاند.

این نقطه ی عطفی شد که به اتخاذ برنامه ی سیاسی فلسطین به اتفاق آراء بر مبنای دولتی مستقل در سرزمین هایی که اسرائیل در ۱۹۶۷ اشغال کرده بود انجامید. بند اول سند تجدید نظر شده بیان می داشت که

فلسطینی ها در موطن خود و در خارج از کشور به دنبال موارد زیر هستند و برای آن ها مبارزه می کنند: آزاد کردن سرزمینشان؛ برچیدن شهرک ها و تخلیه ی مهاجران شهرک نشین؛ برداشتن دیوار حائل جدایی نژادی و الحاق؛ نایل شدن به حق آزادی، بازگشت و استقلال و تعیین سرنوشت شامل حق تأسیس دولت مستقل کاملاً خودمختار در تمام سرزمین های اشغالی سال ۱۹۶۷ به پایتختی اورشلیم؛ تضمین حق بازگشت پناهنده ها به خانه و کاشانه هاشان که از آن ها بیرون رانده شده اند و پرداخت غرامت به آن ها؛ و آزاد کردن تمام زندانی ها و بازداشتی ها بدون استثناء یا تبعیض. همه ی این ها بر پایه ی حق تاریخی مردم بر سرزمین پدری و آبا و اجدادی و بر پایه ی منشور سازمان ملل و قانون بین المللی و آنچه که مشروعیت بین المللی بدون تعرض به حقوق مردممان تضمینش کرده است [۷].

بند دوم پیش بینی های لازم برای بازسازی رادیکال سازمان آزادی بخش فلسطین را بر اساس فرایندی دمکراتیک و از طریق

تشکیل شورای ملی جدید (معاذ یک گروه قانونگذار در سازمان آزادی بخش) مبتنی بر آرای نسبی - از طریق انتخابات توسط تمام بخش های مردم فلسطین هر جا که ترتیب دادن انتخابات ممکن باشد و توافق بین سازمان های اصلی تادیگران نیز نماینده داشته باشند - ارایه می دهد. بند ۷ بیان می دارد که

هدایت مذاکرات حق قانونی سازمان آزادی بخش فلسطین و رییس تشکیلات خودگردان ملی است بر مبنای اتکا به اهداف ملی فلسطین آن گونه که در این سند آمده مشروط بر آنکه هر توافقی در این مورد برای تأیید و تصویب به شورای جدید ملی فلسطین تسلیم شود یا در داخل و خارج کشور بر اساس قانون مربوطه رفرا اندوم عمومی برگزار کند.

این توافق در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۶ به دست آمد اما تقریباً به آن توجهی نشد. روز بعدش - درست وقتی که فلسطینی ها به توافق بر نامه ریزی شده ی تاریخی خود نایل شده بودند، توافقی فراگیر تر از همیشه، و با هدف رسیدن به توافقی سیاسی آماده ی مذاکراتی با اسرائیل می شدند - اسرائیل حمله ی نظامی وحشیانه ی فجیعش را به غزه ترتیب داد. اسرائیل به وحشیانه ترین روش ممکن به دزدیده شدن یکی از سربازانش در ۲۵ ژوئن که به تلافی ربوده شدن شهروندان فلسطینی، و با هدف تبادلش با فلسطینی های بازداشت شده دزدیده شده بود. واکنش نشان داد اگر اسرائیل به مقامات فلسطینی وقت برای حل مسأله می داد می توانست به آزادی سربازش دست یابد. اما در عوض تصمیم گرفت سیاست گروگان گرفتن کل مردم فلسطین را برای تحمیل خواست یک طرفه اش به دولت فلسطین به روشی که سرانجامش چیزی نیست مگر توپ های تروریسم دولتی گسترده، از جمله توسل به مکافات جمعی برآمده از مفهوم گناه جمعی، به طرز چشم گیری شدت بخشید.

ایهود آلمرت^۱ در دوران زمامداریش اثبات کرد که وارث خلف آریل شارون است. و امیر پرتز خیلی مایوس کننده می کوشید از شقاوت اسلاف نظامیش در رأس حزب کارگر تقلید کند، اما شبیه به کاریکاتوری مسخره شد. نه فقط او به برنامه یی که بر مبنای آن دست به کارزار انتخاباتی زده بود خیانت کرد بلکه وارد دولت ائتلافی به رهبری آلمرت شد، که خود را وقف «شهرک سازی» یک جانبه کرده است که در واقع یعنی الحاق و خشونت دائم، و پست وزارت «دفاع» را پذیرفت که نه فقط بیشترین فاصله را با شایستگی او دارد بلکه کمترین ارتباط را با برنامه ی اجتماعی یی دارد که او از آن دفاع می کرد - حالا از برنامه ی صلح اسمی نمی بریم - در نتیجه ی تمام این موارد، چشم انداز صلح در منطقه خیلی رنگ پریده است و در حال حاضر فقط هبوط به بربریت در افق پدیدار است.

ستیزه ی اسرائیل - حزب اله - لبنان

شالوم: تحولات ناگهانی و رو به رشد در جبهه ی لبنان را چطور ارزیابی می کنی؟ کنش های حزب اله و اسرائیل را؟
اشقر: ربوده شدن یک سرباز اسرائیلی به دست گروهی فلسطینی در غزه واکنش مشروع به آدم ربایی نظام مند شهروندان بی شمار فلسطینی توسط اسرائیل بود - مشروط بر آنکه سرباز برای تبادل زندانی ها حفظ شود و به عنوان سپر بلا اعدام نشود. این قطعاً مناسب ترین پاسخ به تعرض اسرائیل نبود. همه ی تاریخ نبرد فلسطینی ها به روشنی نشان می دهد که با توسل به خشونت

نیست که فلسطینی‌ها می‌توانند به اهدافشان برسند چراکه اسرائیل از برتری قاطع و درهم‌کوبنده‌ی نظامی برخوردار است. با این همه این عمل انتقامی مشروع در برابر تهاجمی تمام‌عیار بود که به حق به جای شهر و ندان اسرائیلی، ارتش اسرائیل را هدف قرار داده بود.

حالا گرچه حزب‌اله هم حمله‌یی به سربازها و نه شهر و ندان اسرائیلی ترتیب داده و چند تا از آن‌ها را کشته و دو تن از آن‌ها را ربوده، این کنش مشخصاً سؤال‌برانگیز تر است. روشن است که از وقتی ارتش اسرائیل در سال ۲۰۰۰ پذیرفت از بخشی از خاک لبنان که از سال ۱۹۸۲ اشغالش کرده بود عقب بنشیند - عقب‌نشینی‌یی که حزب‌اله نقش کلیدی در آن داشت - اسرائیل مدام با دست‌درازی تهاجمی به حریم لبنان به حزب‌اله حمله می‌کرد. در این معنی می‌شد عملیات ۱۲ ژوئیه علیه ارتش اسرائیل راقطعاً مشروع پنداشت. اما از سوی دیگر خیلی واضح بود که حمله به عنوان انتقام مستقیم از هجوم پیش‌رو یا خیلی تازه‌ی اسرائیل به خاک لبنان تلقی نخواهد شد بلکه جامعه‌ی بین‌الملل آن را «تجاوز» قلمداد خواهد کرد و اسرائیل از آن به عنوان بهانه‌یی برای اجرای کارزار نظامی گسترده با هدف در هم کوبیدن حزب‌اله سود خواهد جست - کارزاری که به شدت مردم لبنان را در قالب سنت «خسارت دیدن جنبی» آزار می‌دهد. عملیات حزب‌اله به این معنی هم ماجراجویانه و هم نامسوولانه بود.

البته کاملاً می‌توان رضایت خیلی‌ها را در منطقه درک کرد وقتی عملیات حزب‌اله را به عنوان کنش وحدت با مردم غزه که تابع ناانسانی‌ترین و غیر قانونی‌ترین ستم‌ها هستند تفسیر می‌کنند. اما نباید این عملیات را فقط از و رای منشور اخلاقی ارزیابی کرد: باید آن‌ها را با عواقب احتمالی و مناسبتشان با اهداف پی‌گیری شده سنجید. در این پرتو حمله‌ی حزب‌اله واقعاً سنجیده نبود. به جای تسکین مردم غزه - اگر چنین هدفی داشت (رهبر حزب‌اله، حسن نصراله، گفت که حمله‌ی گروهش چند ماه بود که بر نامه‌ریزی می‌شد، قبل از یورش اسرائیل به غزه) - زندگی، امنیت و معیشت مردمی دیگر و در تعداد بیشتر را به مخاطره انداخت.

اما ماجراجویی و مسوولیت‌ناپذیری حمله‌ی حزب‌اله را هر قدر هم که سرزنش کنیم، کاملاً از ماجراجویی و مسوولیت‌ناپذیری اسرائیل متفاوت است. اسرائیل با تفرعن و وحشی‌گری‌هایش ضربه‌های کاری به مراتب بیشتری می‌زند و کل منطقه را با تجاوز دایم و بی‌توجهی تحقیرآمیزش به زندگی و حقوق فلسطینی‌ها - و حالا دوباره لبنانی‌ها - در التهاب نگه می‌دارد. خلاصه آنکه اسرائیل به زشت‌ترین و نفرت‌انگیزترین روش از کشوری به مراتب ضعیف‌تر از خود انتقام می‌گیرد و به مردم لبنان مجازات جمعی اعمال می‌کند و آن‌ها را گروگان می‌گیرد، همان کاری که با مردم ضعیف‌تر فلسطین کرده است. عملیات نظامی‌یی انجام می‌دهد که طبق گزارش‌ها فقط در نه روز اول خیلی بیشتر از ۳۰۰ لبنانی را به دام مرگ می‌کشاند (تازه گزارش‌ها، مدفون‌شده‌ها زیر خاک و خُل‌های ساختمان‌های با خاک یکسان شده را پوشش ندادند)، بی‌شمار آدم دیگر را مجروح می‌کند، زیرساخت‌های اساسی لبنان را ویران می‌کند و کل کشور را در حالت انسداد نگه می‌دارد. آن لبنانی‌هایی که به نگرانی ادعایی واشنگتن درباره‌ی مردم و دمکراسی لبنان باور داشتند می‌توانستند چهره‌ی عریان تمام اقدامات ریاکارانه‌ی واشنگتن را مشاهده کنند که حتا شورای امنیت را از دادن فراخوان آتش‌بس بر حذر داشته. واشنگتن در واقع شریک جرم و مسوولیت تجاوز اسرائیل به مردم لبنان است - یا بهتر است گفته شود بی‌مسوولیتی - همه می‌دانند که ایالات متحد و فقط ایالات متحد قادر بود تا بدون فوت وقت حمله‌های اسرائیل را متوقف کند.

مقیاس تجاوز اثبات کرد که واشنگتن و اسرائیل حمله‌ی حزب‌اله را بهانه‌یی کردند برای رسیدن به هدفی که از سال ۲۰۰۴

موکداً به دنبالش بودند. سال ۲۰۰۴ سالی است که ایالات متحد با حمایت پر شور فرانسه قطعنامه‌ی ۱۵۵۹ را به تصویب شورای امنیت رساند که نه فقط درخواست عقب‌نشینی نیروهای سوری از لبنان را داشت بلکه خواهان خلع سلاح گروه‌های مسلح کشور یعنی اول حزب‌اله و بعد فلسطینی‌های مسلح در اردوگاه‌های پناهندگان بود. رفتار با نخوت، وحشیانه و سببیت‌مهارنشدنی دولت اسرائیل با حمایت واشنگتن از الگوی آشنایی می‌آید که این بار هدفش واداشتن اکثریت اعضای دولت لبنان به رویارویی با حزب‌اله به هزینه‌ی جنگ داخلی جدید است. حال که این نوشته را می‌نگارم، چنین تجاوز آشکارا با نقشه‌ی قبلی تدارک دیده شده‌ی، ظاهراً در عمل نتیجه‌ی عکس داده‌است و به اتحاد بیشتر لبنانی‌ها در انزجار عمیق از وحشی‌گری‌های اسرائیل و باز تثبیت حزب‌اله به عنوان مظهر اصلی مقاومت ملی، فراتر از جامعه‌ی شیعه که همیشه به معنای دقیق کلمه، جزئی از آن دانسته می‌شد، انجامیده‌است.

دولت کنونی لبنان که از انتخابات بهار ۲۰۰۵ برآمد، شروع کرده به بررسی مسأله‌ی تسلیحات حزب‌اله: برای این هدف، از اسرائیل درخواست کرد که آخرین بخش از خاکی را که در جنوب لبنان اشغال کرده، مزارع شبعاء، [۸] باز پس دهد و دو زندانی را که رسماً در زندان‌های اسرائیل اند، یکی از آن‌ها از سال ۱۹۷۸، آزاد کند. همچنین درخواست کرد که اسرائیل به مداخله و آزارش به حزب‌اله لبنان که یک بازیگر مشروع علنی در صحنه‌ی سیاسی این کشور و سهم در پارلمان است پایان ببخشد. مادام که حزب‌اله تهدید می‌شود کاملاً مشروع است که برای دفاع از خود سلاح داشته باشد به ویژه که دولت لبنان نمی‌تواند در برابر اسرائیل از آن محافظت کند. درست است که راه لبنان برای دفاع از تمامیت ارضیش راه دیگری است که باید از سوی مردم لبنان در کل و به روش دموکراتیک و نه یک‌جانبه توسط هر یک از نیروهای سیاسی این کشور درباره‌ی آن تصمیم‌گیری شود اما به هر حال مسأله‌ی مسلح بودن حزب‌اله باید توسط خود لبنانی‌ها با ابزار سیاسی حل و فصل شود. آنچه اسرائیل به پشتوانه‌ی واشنگتن، پاریس و متحدان دیگرش می‌کوشد به لبنان تحمیل کند بر خوردهای خشونت‌آمیز داخلی است، جنگی داخلی در کشوری که همچنان از ۱۵ سال جنگ خونین و مالین است. اسرائیل آنچه را همواره به فلسطینی‌ها گفته‌است، الان دارد به لبنانی‌ها هم می‌گوید: خودتان همدیگر را نابود کنید و گرنه ما همه‌ی شما را از بین می‌بریم.

انگیزه‌ی ایالات متحد به پشتیبانی - چه می‌گوییم، تحریک - اسرائیل به این حمله البته فراتر از لبنان است و هدف اصلیش ایران است. این بخشی از دغدغه‌ی واشنگتن به هلال شیعی معروف است که از ایران تا حزب‌اله لبنان کشیده شده و از متحدان ایران در عراق و سوریه می‌گذرد. اگر به بافت ذهنی جنگ سرد گونه‌ی چیره در واشنگتن نظری بیندازیم، ایران دشمن اصلی در منطقه است مثل شوروی که زمانی در سطح جهان چنین بود و هر برخوردی با قدرت‌مورد حمایت دشمن اصلی، بخشی از جنگ با خود دشمن اصلی محسوب می‌شود. روابط خیلی نزدیک ایران با حزب‌اله برای هیچ کس پوشیده نیست. ایران از زمان شکل‌گیری این سازمان از آن پشتیبانی کرده که ایدئولوژی اسلام‌گرایانه‌ی یکسانی دارند: به آن کمک مالی می‌کند، آموزشش می‌دهد و تسلیحش می‌کند و حزب‌اله اگر آن حمله‌های سخت را مثل آن یکی که در ۱۲ ژوئیه با ربودن چند سرباز اسرائیلی به آن دست زد، بدون همکاری با حامیانش در دمشق و تهران می‌کرد، خیلی نادان می‌بود. حال پرسش این است: بعد چه؟

این ادعای واشنگتن که دولت‌ها حق ندارند از نیروهایی که با دشمنان آن‌ها در کشورهای دیگر می‌جنگند حمایت کنند بوی گند ریا می‌دهد. به پرونده‌ی ایالات متحد نگاه کنید: برای مثال حمایت واشنگتن از کنتراهای نیکاراگوآ در برابر دولت ساندینیستا را در نظر بگیرید یا مجاهدین افغان در برابر اشغال آن کشور توسط شوروی. و خیلی مهم‌تر از همه‌ی این‌ها آیا ایالات متحد

حامی، پشتیبان مالی، اسپانسر و تهیه‌کننده‌ی سلاح دولت اسرائیل در بسیاری از تجاوزهایش نبوده؟ افزون بر این، این واقعیت که حزب‌الله مورد حمایت ایران، سوریه یا هر دولت دیگری است، نشانه‌ی آن نیست که نبردش برای آزادسازی کشورش مشروع نیست همان‌طور که حمایت روس‌ها یا چینی‌ها از کمونیست‌های ویتنامی به این معنی نبود که ویتنامی‌ها برای رهایی کشورشان از جنگ اشغال‌گران نمی‌رمزیدند و اکثریت قاطع ویتنامی‌ها به معنای واقعی کلمه این مطلب را این‌گونه می‌دیدند. وقاحت واشنگتن حد و مرزی ندارد: «دخالت خارجی» را در کشورهایی که خودش یا متحدانش اشغال کرده‌اند - ویتنام دیروز، عراق امروز - محکوم می‌کند.

هجوم تازه‌ی اسرائیل به لبنان به همراه یورش به غزه خبر از آینده‌ی بد برای منطقه می‌دهد و استفاده‌ی نامحدود اسرائیل از سببیت فراگیر به همراه رفتار مشابه ایالات متحد و همه‌ی متحدانش به انواع تفکرات متعصبانه که ناگزیر گریبانگیر مجرمان و زادگاه‌هاشان می‌شود میدان می‌دهد - ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیویوریک، ۱۱ مارس ۲۰۰۴ مادرید و ۷ ژوئیه‌ی ۲۰۰۵ لندن شواهد هول‌ناک آن‌اند. تأکید بر این نکته مهم است که مردم امریکا در این زمینه مسوولیت سنگینی بر دوش دارند چون تنها با تغییر جریان سیاست واشنگتن نسبت به خاورمیانه است که راه سقوط به بربریت و اوج‌گیری خشونت و مرگ که بر منطقه تأثیر گذاشته و به بقیه‌ی دنیا هم سرریز کرده سد می‌شود.

نوآم چامسکی

لابی اسرائیل

شالوم: در چند ماه گذشته توجه بسیاری به مسأله‌ی لابی اسرائیل شده که انگیزه‌ی آن مطالعه‌ی می‌یر شایمر و والت [۹] بود. پاسخ تو به آن مطالعه و مجادله‌های بعدیش چیست؟

چامسکی: مطالعه‌ی جدی است که شایسته‌ی توجه است. مطمئن نیستم که «مجادله» برای آنچه رخ داد واژه‌ی مناسبی باشد. واکنش‌های جدی‌یی وجود داشت مثل واکنش‌های فینکلشتاین، جوزف مسند، و استفن زونس که تحلیل مفصلی از آن به دست دادند [۱۰]. اما بیشتر واکنش‌ها خط و نشان کشیدن و ایراد اتهام‌های نامعقول و حتا مضحک سامی ستیزی بود. کسی شک ندارد که لابی مهم اسرائیلی وجود دارد که سیاست را تحت تأثیر قرار می‌دهد - گرچه همان‌طور که قبلاً بحث کردیم به نظرم می‌یر شایمر و والت (مثل خیلی‌های دیگر) شاید مهم‌ترین بخش آن لابی را نادیده گرفته‌اند. کارشان به نظرم از همان ضعف عام به رویکرد «واقع‌بینانه» به روابط بین‌الملل رنج می‌برد: بر مفهومی مبهم از «منافع ملی» استوار است که خیلی دور است از توزیع داخلی قدرت موثق و بنابراین از عواملی که ذاتاً «منافع ملی» کاربردی را تعیین می‌کنند؛ که بی‌گمان در جامعه‌ی ما در قدرت اقتصادی متبلور شده‌است.

این یک اصل ساده‌ی منطقی است که اگر سیاستی شکست بخورد نمی‌توان گفت با «منافع ملی» کاربردی ناسازگار است. همین‌طور هم اگر حمله‌ی رامسفلد، چنی و غیره به عراق برای منافع دولت - شرکتی که آن‌ها به آن خدمت می‌کنند فاجعه‌بار باشد نمی‌شود نتیجه گرفت که این سیاست با آن منافع در هدف یا انگیزه ناسازگار است. همان‌طور که بحث کردیم سیاست‌ها - هر چند جنایت‌کارانه - با معیارهای خود غیر منطقی نبودند.

همچنین به صورت منطقی می‌توان قدرت لابی را فقط با بررسی مواردی که اهدافش با منافع قابل درک دولت - شرکتی ناسازگار است ارزیابی کرد. نگاهی به تاریخ روشن می‌کند که این عوامل بیشترین هم‌پوشانی را با حوزه‌هایی دارند که به تمرکز قدرت داخلی، دولتی و شخصی، مربوط هستند. بعد با مسأله‌ی آکادمیک طبقه‌بندی وزن نسبی دو عامل به شدت همگرا رویه‌روی ایم.

مسأله اگر به کنش دلالت کند، فراتر از مسأله‌ی آکادمیک خواهد بود. عملاً هم همین طور است. اگر قدرت لابی همان قدر باشد که خیلی‌ها بهش باور دارند پس تاکتیک‌های درست برای منتقدان حمایت ایالات متحد از سیاست‌های اسرائیل معلوم است: باید به دفتر مرکزی شرکت‌های لاک‌هاید - مارتین، ایتل، گلدمن - زاکس، وارن بوفت، اکسون موبیل و غیره بروند و با شکیبایی به آن‌ها توضیح دهند که لابی بی‌کی به آن‌ها نفوذ سیاسی و قدرت اقتصادی بخشیده، به منافعشان آسیب می‌رساند. مایل‌ام که باورش کنم. زندگی من را خیلی راحت‌تر خواهد کرد: دیگر نیازی به صرف وقت و انرژی زیاد برای بسیج مخالفت مردمی با سیاست پردوام دولتی ندارم. اما هیچ‌کس به این پند و اندرز گوش نمی‌دهد.

سخت است که این نظر جلیبر را فراموش کنیم که: «نسبت دادن تأثیر سرنوشت‌ساز به لابی هوادار اسرائیل، نگرش وهم‌گونه داشتن به سیاست است که خیلی هم گسترده شده» [۱۱] و نمی‌توانم نیز فزایم که صرف انرژی و توجه به مسأله‌ی آکادمیک انتزاعی تأثیرات عوامل به شدت هم‌گرا روی یکدیگر به نظرم دیگر دست‌کم مبتذل است آن هم در حالی که فلسطین پیش چشمانمان با سیاست‌های اسرائیلی مورد پشتیبانی ایالات متحد و ایران می‌شود.

ایالات متحد و ایران

شالوم: در ژانویه احتمال حمله‌ی ایالات متحد (یا حمله‌ی اسرائیل به وکالت از ایالات متحد) به ایران را خیلی کم دانستی. با توجه به حوادث این چند ماهه ارزیابی خود را چگونه به‌روز می‌کنی؟

چامسکی: خُب حدس بود - و بحث که می‌کردیم حدس‌هایمان بر مبنای فرض برنامه‌ریزی عقلانی بود و به آنچه جلیبر به آن «پدیده‌ی غول زخمی» [۱۲] نام داده بود توجه نداشتیم. برنامه‌ریزان بوش فضاقت بی‌شماری در خاورمیانه و بیشتر جاهای دنیا برای خود دست‌وپا کرده‌اند. می‌شود تصور کرد که مایوس شوند و با پتک به نظام ضربه بزنند تا ببینند که نتیجه‌اش به سودشان می‌شود یا نه.

از زمان بحثمان در ژانویه تحولات مناسبی رخ داده‌است. مدارک بیشتری درباره‌ی مخالفت گسترده با حمله‌ی نظامی امریکا به ایران به دست آمده. این حتا شامل «جامعه‌ی بین‌الملل» هم می‌شود، عبارت حقوقی اشاره‌کننده به محفل کوچکی در واشنگتن که قدرت مهبیبی دارد و همه به آن‌ها می‌پیوندند: تقریباً غیر ارادی، دولت فرانسه دمساز با هر انگیزه‌ی وقیحانه‌ی بی‌حساب اتفاق چه‌بسا برایشان عالی باشد و گاه دیگران. حتا هم دست‌های معمول هم با حمله به ایران مخالف‌اند. «جامعه‌ی بین‌الملل» همراه با ایالات متحد از ایران می‌خواهد که به عنوان پیش شرط مذاکرات، غنی‌سازی اورانیوم را متوقف کند اما چین و روسیه به طرز ابهام‌آمیزی آن را رد می‌کنند [۱۳]. جنبش غیرمتعهدها فراتر از «جامعه‌ی بین‌الملل» از «حق مسلم» ایران برای گسترش انرژی هسته‌یی حمایت می‌کند و درخواست مذاکرات بدون پیش شرط دارد. همچنین با هرگونه تهدید حمله به ایران مخالف است و خواستار پیوستن اسرائیل به پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی و این مطلب است که خاورمیانه منطقه‌یی عاری از

سلاح‌های هسته‌یی شود؛ هدف قدیمی جامعه‌ی موثق بین‌المللی که ایالات متحد جلوی پیش را گرفته است. نظر سنجی‌های سازمان فردای بدون ترور^۱، سازمانی که هدفش کاهش حمایت مردمی از ترور است، می‌گوید که: «به رغم عداوت تاریخی عمیق بین شیعیان فارس ایران و همسایگان غالباً سنی از اقوام مختلف عرب، تُرک و پاکستانی، درصد زیادی از مردم این کشورها طرفدار ایران دارای سلاح اتمی در برابر هرگونه حمله‌ی امریکا هستند» [۱۴]. کمیسیون سلاح‌های کشتار جمعی به ریاست هانس بلیکس^۲ که دولت سوئد به پیشنهاد سازمان ملل آن را تأسیس کرد گزارش عمومی‌یی درباره‌ی موضوع اضطراری کاستن از خطرات سلاح‌های کشتار جمعی منتشر کرد و همچنین خواستار «تضمین‌هایی برای حمله نکردن و سرنگون نکردن رژیم» در ایران شد [۱۵]. البرادعی، رییس برجسته‌ی کمیسیون بین‌المللی انرژی اتمی هم با حمله‌ی نظامی به شدت مخالف است. اطلاعات محدود موجود نشان می‌دهد که ارتش و سازمان جاسوسی ایالات متحد هم با حمله‌ی نظامی مخالف اند. با این وجود ممکن است سیاستمداران یک بار دیگر افکار عمومی جهان را کاملاً نادیده بگیرند. چیز تازه‌یی نیست. واپسگراهای زمامدار امور در واشنگتن، رکورد تازه‌یی در به رخ کشیدن اعتبار نامه‌هایشان به عنوان یاغی‌های بین‌المللی ثبت کرده‌اند. می‌توان از کوشش‌های دولت بوش برای جلوگیری از راه‌حل دیپلماتیک خیلی چیزها فهمید. فلینت لورت، مشاور سابق دولت بوش در شورای امنیت ملی در مورد امور خاورمیانه در می ۲۰۰۳ گزارش داد که دولت اصلاح طلب خاتمی در ایران با پشتیبانی «رهبر» متعصب آیت‌اله خامنه‌یی «طرح مفصلی برای مذاکرات جامع با واشنگتن فرستاده است تا اختلافات دوجانبه را حل کنند». این شامل سلاح‌های کشتار جمعی، پایان حمایت از سازمان‌های ضد اسراییلی و راه‌حل تشکیل دو دولت برای حل معضل اسراییل - فلسطین بود؛ پاسخ واشنگتن خُرده‌گیری به دیپلمات سویسی حامل این پیشنهاد بود. در اکتبر ۲۰۰۳ «اروپایی‌ها ایران را به موافقت با تعلیق غنی‌سازی کشاندند تا بتوانند گفت‌وگو‌هایی را که ممکن بود به معاملات اقتصادی، هسته‌یی و راهبردی بینجامد ادامه دهند». لورت افزود: «اما دولت بوش نپذیرفت که به ابتکار عمل اروپایی‌ها پیوندد با این اطمینان که گفت‌وگوها به سرانجام نمی‌رسد». این «کارشکنی» ایالات متحد، «خیلی‌ها را در تهران به این نتیجه‌گیری رساند که سازش طرف ایرانی رضایت واشنگتن را به همراه ندارد حتا اگر موضعش را در قبال اسراییل تغییر دهد». همچنین بر اساس نظر تریتا پارسی، کارشناس خاورمیانه در دانشگاه جانز هاپکینز^۳ این مسأله، موضع احمدی‌نژاد را تقویت کرد. در ماه می ۲۰۰۶ یک مقام بلندپایه‌ی ایران که در پیشنهاد سال ۲۰۰۳ هم دستی داشت به فایننشال تایمز^۴ لندن اطلاع داد که «ایران هنوز برای گفت‌وگو‌های طولانی آماده است مشروط بر آنکه ایالات متحد آمادگی جدی برای توجه به دغدغه‌های ایران داشته باشد و میز مذاکره را جزء دیگری از «تغییر رژیم» نافرجام نبیند» [۱۶].

در ژوئن ۲۰۰۶ آیت‌اله خامنه‌یی گفت که «ایران تهدیدی برای کشورهای دیگر نیست، به ویژه کشورهای همسایه‌اش، و با کشورهای عرب در مورد مهم‌ترین مسأله‌ی اسلامی - عربی یعنی مسأله‌ی فلسطین دیدگاه مشترکی دارد». خامنه‌یی به این ترتیب بیان می‌کرد که ایران موضع اتحادیه‌ی عرب^۵ را می‌پذیرد که در سال ۲۰۰۲ خواستار عادی‌سازی کامل روابط با اسراییل شده بود اگر اسراییل به مرزهای بین‌المللی عقب می‌نشست و به راه‌حل تشکیل دو دولت بر اساس اجماع بین‌المللی تن می‌داد که سی

1. Terror Free Tomorrow
 2. Hans Blix
 3. Johns Hopkins
 4. Financial Times
 5. The Arab League

سال بود توسط ایالات متحد جلوش گرفته شده بود (و اسرائیل ردش کرده بود). سخنان خامنه‌یی احتمالاً پاسخی به حرف‌های به شدت محکوم شده‌ی مقام زیردستش احمدی‌نژاد درباره «محو اسرائیل از نقشه‌ها» بود - حرف‌هایی که به احتمال زیاد بد ترجمه شده و شاید به هدف درازمدت «تغییر رژیم» اشاره داشته باشد [۱۷].

حرف‌های احمدی‌نژاد که بعضی‌هاش بی‌تردید تکان‌دهنده بود، پوشش و محکومیت گسترده‌یی در غرب به همراه داشت اما هیچ گزارشی از حرف‌های خیلی مهم‌تر مقام بالاترش، آیت‌اله خامنه‌یی، ندیدم. اشاره‌های دیگر دولت ایران هم نادیده گرفته شدند - به همین دلیل از اهمیت آن‌ها اطلاعی نداریم. بر اساس نظر تریتا پارسی چندتایشان عبارت اند از: «ایران در ۳۰ ژانویه‌ی [۲۰۰۶] به اروپا پیشنهاد تعلیق برنامه‌ی غنی‌سازیش را داد. اروپایی‌ها این پیشنهاد را رد کردند». شاید به عنوان کوششی برای هم‌گامی با خواست‌های واشنگتن: دو هفته بعد ایران طرح خیلی مهم و جامع محمدالبرادعی را پذیرفت که قبلاً در موردش بحث کردیم: تمام مواد شکافت‌پذیری که در ساخت سلاح کاربرد دارند تحت نظارت بین‌المللی قرار بگیرند. مذاکره‌کننده‌ی ارشد ایران دکتر علی لاریجانی گفت که: «چنانچه یک سیستم معتبر بین‌المللی برای تأمین سوخت هسته‌یی وجود داشته باشد، جمهوری اسلامی ایران آماده خواهد بود سوخت هسته‌ییش را از آن سیستم فراهم کند» تا آنجا که می‌دانم ایران در پذیرش طرح البرادعی تنهاست که موضوع خیلی مهمی است، از فعالیت‌های هسته‌یی ایران که قبلاً بحثش را کردیم خیلی مهم‌تر است [۱۸]. مذاکرات اتحادیه‌ی اروپا با ایران که لورت به آن اشاره کرد بر پایه‌ی یک معامله بود: ایران غنی‌سازی اورانیوم را به حال تعلیق درآورد و اروپا «در موارد امنیتی تعهد سفت و سخت» [به ایران] بدهد. ایران به قول خود عمل کرد. اتحادیه‌ی اروپا، بر اساس نظر سلیگ هریسون، کارشناس معتبر، به خاطر فشار امریکا عمل نکرد [۱۹]. ایران سرانجام غنی‌سازی اورانیوم را از سر گرفت. روایت استاندارد می‌گوید که ایران تعهداتش را نقض کرده اما این کل داستان نیست.

باید افزود که برنامه‌های هسته‌یی ایران در زمان شاه، خودکامه‌یی که ایالات متحد و انگلستان منصوبش کردند، به شدت از سوی واشنگتن حمایت می‌شد و آن برنامه‌ها مشابه چیزی بود که امروز محکوم می‌شود. به گزارش واشنگتن پست در دولت فورد^۱ نه تنها رامسفلد، چنی و ولفوویتز «از برنامه‌های ایران برای ایجاد صنعت فراگیر انرژی هسته‌یی دفاع کردند بلکه سخت کردند تا معامله‌یی چند میلیارد دلاری جوش بدهند که کنترل مقادیر زیادی از پلوتونیم و اورانیم غنی‌شده را به ایران می‌داد - راه رسیدن به بمب اتم. هر یک از این دو ماده می‌تواند در کلاهک هسته‌یی به کار رود و به دست آوردنشان معمولاً یکی از مهم‌ترین منهیات سازندگان آتی سلاح در نظر گرفته می‌شود». وزیر خارجه کیسینجر با توجیه این سیاست‌ها در پیش‌نویس سند امنیت ملی توضیح داد که: «ایجاد قدرت هسته‌یی، نیازهای اقتصادی رو به رشد ایران را برطرف می‌کند و باعث می‌شود منابع باقی‌مانده‌ی نفتی به کار صادرات بیایند یا تبدیل به محصولات پتروشیمی بشوند». امروز کیسینجر می‌نویسد که: «برای یک تولیدکننده‌ی نفت مانند ایران، انرژی هسته‌یی یعنی هدر دادن منابع» موضعی که چنی و دیگران در بوق و کرنا کردند [۲۰]. شاید اگر بدبینی به موضع غرب را که در دسر سازی دایمی ایالات متحد برای مردم ایران طی بیش از پنجاه سال برجسته‌اش کرده است در نظر بگیریم، چیزی که ایرانی‌ها به یادش دارند اما غرب ترجیح می‌دهد فراموشش کند، بشود از ایرانی‌ها خرده نگرفت.

به نظر می‌رسد که واشنگتن در ابقای تهدید نظامی از هر نظر تنها باشد. این کشور به‌طور نظام‌مند راه دیپلماتیک را سد کرده که ممکن بود چشم‌اندازهایی برای موفقیت در حل مسأله‌ی سلاح‌های هسته‌یی ایران و تهدید ادعایش برای اسرائیل به همراه

داشته باشد. واشنگتن به‌رغم ژستِ لفاظانه‌اش همچنان این چشم‌اندازها را کم‌رنگ می‌کند. طرح مذاکرات به زور اسلحه و با پیش‌شرط، چندان معنایی ندارد - جدا از این واقعیت که خود تهدید، نقض جدی قانون بین‌الملل است. واشنگتن از تهدید نکردن سر باز می‌زند و به پیش‌شرط اصرار دارد و این عملاً ضامن مذاکرات بی‌معنی‌یی است که رخ نخواهد داد.

رونده شدن دو سرباز اسرائیلی به دست حزب‌اله در ماه ژوئیه اتهام‌های جدید واشنگتن را متوجه ایران کرد. به گزارش *فایننشال تایمز* «در ایالات متحد این مطلب تبدیل به خرد مقبول شد که ایران برای منحرف کردن فشار بین‌المللی از برنامه‌ی هسته‌ی پیش، حزب‌اله را به این کار هدایت کرده» و با نقل قول مخالفان و دانشمندان برجسته‌ی ایرانی: «ایران رویکردی پراگماتیک در سیاست خارجه‌اش اتخاذ کرده و نمی‌خواهد با اسرائیل وارد ستیزه‌ی جدی شود» (استاد مخالف فاطمه حقیقت‌جو) و اینکه «رهبران حزب‌اله از آن‌هایی نیستند که از جایی دستور بگیرند» (یرواند آبراهامیان) افزود که آن‌ها با این نظر مخالف اند. هم‌زمان یک کارشناس ایرانی «نزدیک به دیدگاه تهران» نتیجه گرفت که «غیر قابل تصور است که ایران به حزب‌اله دستور داده باشد که سربازان اسرائیلی را اسیر کند». *آمل سعد غریب*، استاد لبنانی متخصص حزب‌اله می‌نویسد: «تصور اینکه حمله‌های حزب‌اله به دستور تهران و دمشق باشد ساده کردن بیش از حد یک رابطه‌ی استراتژیک و ایدئولوژیک قوی است». گرچه «آن‌ها محور استراتژیک شکل داده‌اند که با طرح‌های ایالات متحد - اسرائیل برای ترسیم دوباره‌ی نقشه‌ی منطقه مبارزه می‌کند، [حزب‌اله] هرگز به هیچ قدرت خارجی اجازه نداده که استراتژی نظامی‌اش را به او دیکته کند». کلیت تحلیل او را دیلیپ هیرو^۱، متخصص دیگر منطقه تأیید می‌کند. نمی‌شود چیز مشخصی فهمید. این ادعاهای مطمئن به خود در بهترین حالت تردیدآورند [۲۱].

آیا واقعاً افراطی‌های واشنگتن به ایران حمله خواهند کرد؟ هنوز تردید دارم و حدس می‌زنم که ایجاد شرایط خفقان و واژگونی اقتصادی را ترجیح بدهند و احتمالاً از جنبش‌های جدایی طلب که بعد بتوانند با بمب انداختن روی ایران «از آن‌ها دفاع کنند» حمایت خواهند کرد.

حزب‌اله

شالوم: برای اولین بار در ماه می ۲۰۰۶ به لبنان رفتی. دیدار تو در این سفر با رهبر حزب‌اله لبنان، حسن نصراله، باعث شد که منابع هوادار اسرائیل به شدت به تو حمله کنند. چرا به رغم اختلاف نظرهای عمده‌ی آشکار با حزب‌اله با او دیدار کردی؟

چامسکی: سؤال جالبی است و با توجه به پوشش خبری قابل درک. اما پرسش دیگر این است که چرا من حتا وقت بیشتری را صرف دیدار از خانه‌ی چهره‌ی سیاسی برجسته‌ی لبنان کردم که شاید برجسته‌ترین مخالف حزب‌اله باشد، رهبر دروزی‌ها، ولید جمبلات. و چرا با خیلی‌های دیگر در جاهای دیگر این طیف سیاسی دیدار کردم در حالی که می‌کوشیدم تا آنجا که می‌توانم از واقعیت این کشور پیچیده، سرزنده، ناساز، غمگین و به شدت جذاب تصویری هرچه گسترده‌تر به دست بیاورم. پرسش واقعی این است که چرا فقط یکی از این جلسه‌ها باعث «پارازیت و حمله» به من شد. نیازی نیست بر آن درنگ کنیم. حزب‌اله یک سازمان مهم سیاسی در لبنان است. از حمایت برجسته‌ی مردمی برخوردار است چون نقش عمده‌ی بی‌بیرون انداختن اشغال‌گران اسرائیلی از کشور، پس از اشغالی طولانی و بی‌رحمانه و بی‌توجه به دستورهای شورای امنیت سازمان ملل

داشته و مثل دیگر نهضت‌های اسلامی، خدمات اجتماعی به فقرا ارایه می‌دهد. حزب‌اله در آخرین انتخابات پارلمان، تقریباً نصف رأی‌های اختصاص یافته به شیعه‌ها در نظام انتخاباتی اعتقادی را به دست آورد و نیم دیگر رأی‌ها به امل، حزب متحد نزدیک به حزب‌اله داده شد.

روزهایی را که در لبنان سرکردم یادآوری نمی‌کنم چون بقیه‌ی کسانی که با من هم‌سفر بودند - دوستان شخصی من (و جلیبر) این کار را کرده‌اند و خیلی بیشتر از من از لبنان اطلاعات دارند [۲۲]. فکر می‌کنم که آن‌ها این نظر من را درباره‌ی نصراله تأیید کنند که او آدم بااطلاعی بود و روشن سخن می‌گفت، کسی که دیدگاه‌هایش را - هرگونه درباره‌شان ببندیشیم - کسانی که امیدوارند واقعیت لبنان یا نهضت‌های شیعی منطقه را درک کنند نباید نادیده بگیرند. شاید مجادله‌برانگیزترین موضع حزب‌اله تن زدنش از تسلیم ارتش باشد بر اساس قطعنامه‌ی ۱۵۵۹ شورای امنیت. عمل به آن برای لبنانی‌ها مشکل است. دولت اجرای این بخش از قطعنامه را نخواسته و انکار حزب‌اله در درون لبنان از حمایت خوبی برخوردار شده‌است. فؤاد سینیوره^۱، نخست‌وزیر لبنان، جناح نظامی حزب‌اله را «بال مقاومت و نه جناح شبه‌نظامی و در نتیجه معاف از» قطعنامه‌ی ۱۵۵۹ توصیف کرد [۲۳]. بحث حفظ ارتش بر این فرض استوار است که لبنان باید علیه حمله‌ی اسرائیل بازدارندگی داشته باشد و تنها بازدارندگی عبارت است از ظرفیت نیروی چریکی که سرانجام به عقب‌نشینی اسرائیل در سال ۲۰۰۰ منجر شد. اسرائیل اگر این بحران فعلی را به حساب نیاوریم در طی سه دهه‌ی گذشته چهار بار به لبنان حمله کرده‌است: ۱۹۷۸، ۱۹۸۲ و در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۶ به ترتیب در دولت‌های رابین و پرز (شمال بخشی از خاک لبنان که اسرائیل همچنان در اشغال دارد به زبان ایالات متحد - اسرائیل «منطقه‌ی امنیتی» نام دارد). در همه‌ی این موارد اسرائیل با حمایت ایالات متحد عمل کرده‌است گرچه هم ریگان و هم کلیتون وقتی شقاوت‌های اسرائیل به ایالات متحد ضربه زد به اسرائیل دستور دادند حمله را متوقف کند (۱۹۸۲ و ۱۹۹۶). در هیچ یک از این موارد بهانه‌ها محکم‌ه‌پسند نبودند: در ۱۹۸۲ هدف کاملاً عیان خاتمه دادن به انگیزه‌های سیاسی سازمان آزادی‌بخش فلسطین و تحمیل رژیم دست‌نشانده به لبنان بود؛ در ۱۹۹۳ دلیل رسمی، نقض «قواعد بازی» اسرائیل توسط حزب‌اله بود به این معنی که اسرائیل می‌تواند در شمال لبنان، «منطقه‌ی امنیتی»، به عملیات تروریستی دست بزند اما لبنانی‌ها باید فقط در لبنان اشغالی دست به مقابله به مثل بزنند؛ ۱۹۹۶ هم همین‌طور. تصور سناریوهای حمله‌ی بعدی ساده است.

البته ایالات متحد و اسرائیل فرض اصلی را رد می‌کنند: هیچ کس حق ندارد در برابر خشونت به‌حقشان از بازدارندگی استفاده کند. اگر این فرض را بپذیریم پس دیگر بازدارندگی چه می‌تواند باشد؟ ارتش لبنان یا حرف‌های بی‌سروته اروپایی‌ها که حتماً نه. ایالات متحد می‌توانست تضمین معتبری بدهد که اسرائیل حمله نخواهد کرد و بحث حفظ نیروی نظامی حزب‌اله را تمام کند. اما نشانه‌ی از آن نیست.

من در سفرم به لبنان این مسأله را با برجسته‌ترین مخالفان حزب‌اله در میان گذاشتم. گرچه همه با حفظ نیروهای حزب‌اله مخالف بودند، هیچ یک پاسخ متقاعدکننده‌ی نداشتند. حضور نیروهای نظامی مستقل از دولت در درون یک کشور بی‌تردید موقعیت بسیار خطرناکی است. درباره‌ی ارتش فلسطینی‌ها در اردوگاه‌های رقت‌بار پناهندگان برای دفاع از خود هم همین‌طور است. اما سؤال‌های اساسی درخور پاسخی‌اند.

موارد عام‌ترند. خبرنگار کهنه کار خاورمیانه رامی خوری می‌نویسد که «لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها به حمله‌های مداوم و

وحشیانه‌ی رو به رشد اسرائیل به کل شهروندانشان با ایجاد رهبری موازی یا بدیل پاسخ دادند تا بتواند آن‌ها را حفظ کند و به آن‌ها خدمات ضروری ارایه دهد» تحلیل‌گر متخصص دیگر، پاتریک سیل^۱ موافق است که: «رشد بازیگران اساساً غیردولتی مثل حزب‌اله و حماس به خاطر خلاءیی است که عجز دولت‌های عرب در جلوگیری یا بازداشتن اسرائیل پدید آورده است. این بازیگران در اساس وارد بحث «بازداشتن» اسرائیل شده‌اند با این فرض که مسلم می‌داند که اسرائیل ضربه می‌زند اما هیچ‌کس به اسرائیل ضربه نمی‌زند». پیش‌بینی خوری این است که تا زمانی که مسایل اساسی حل نشده‌اند، احتمال دارد که «خاورمیانه هرچه بیشتر در خشونت و نومیدی دست‌وپا برند» [۲۴].

رویارویی با حماس و حزب‌اله

شالوم: پاسخ‌های اسرائیل و ایالات متحد به انتخاب شدن حماس و ستیزه‌های بعد از آن در غزه و لبنان را چگونه ارزیابی می‌کنی؟

چامسکی: پاسخ ایالات متحد بار دیگر نشان داد که ایالات متحد فقط و فقط وقتی از دمکراسی حمایت می‌کند که با اهداف راهبردی و اقتصادیش بخواند [۲۵].

شاید بازبینی موارد اصلی پس از انتخاب شدن حماس در همین ژانویه‌ی ۲۰۰۶ مفید باشد.

در ۱۲ فوریه، استاد حقوق دانشگاه نیویورک، نوآ فلدمن، بررسی‌یی از گفته‌های اسامه بن‌لادن در نیویورک تایمز به چاپ رساند. او هبوط بن‌لادن به توحش محض و اعماق تباهی را با گفتن این جمله‌ها توصیف کرد: «این برهان خلف که از آنجا که ایالات متحد دمکراسی است تمام شهروندان مسوول کنش‌های دولتشان هستند و بنابراین غیر نظامی‌ها هم اهداف خوبی اند» بی‌تردید تباهی محض است. دو روز بعد در گزارش اصلی تایمز به طور اتفاقی آمده بود که ایالات متحد و اسرائیل در اعماق تباهی به بن‌لادن پیوسته‌اند. فلسطینی‌ها در انتخابات آزاد با اشتباه رأی دادن، ارباب‌ها را رنجاندند. بنابراین باید به خاطر ارتکاب به این جرم مردم را مجازات کرد. گزارشگر اظهار کرد که «هدف، محروم کردن تشکیلات خودگردان از پول و روابط بین‌المللی است» چنان‌که رییس‌جمهور محمود عباس «مجبور شود انتخابات جدیدی برگزار کند. امید می‌رود که فلسطینی‌ها در دوره‌ی حماس چنان ناخشنود شوند که نهضت اصلاح شده و مهذب فتح را به قدرت بازگردانند». سازوکارهای مجازات مردم طرح شد. در گزارش همچنین آمده که کاندولیزا رایس^۲ با تولیدکنندگان نفت دیدار خواهد کرد تا مطمئن شود که آن‌ها شکنجه‌ی فلسطینی‌ها را تخفیف نخواهند داد. خلاصه آنکه «برهان خلف» بن‌لادن، وقتی ایالات متحد آن را مطرح می‌کند، شرم‌مطلق نیست بلکه ایثار به حق برای «ترویج دمکراسی» است [۲۶].

ندیدم جایی این دو مقاله را با هم مقایسه کنند. تازه این واقعیت که «برهان خلف» بن‌لادن روند اجرایی استانداردی است نادیده گرفته شده. مثال‌های آشنا عبارت‌اند از: «آزار دادن اقتصاد» وقتی شیلیایی‌ها جسارت کرده سالوادور آلنده را انتخاب کردند - «راه نرم»؛ «راه سخت» پینوشه را آورد. مثال مناسب دیگر نظام تحریم‌های ایالات متحد - انگلستان است که صدها هزار عراقی را به کشتن داد، کشور را ویران کرد و احتمالاً صدام حسین را از سرنوشت دیوهای دیگر مثل خودش نجات داد (که اغلب تا آخر

1. Patrick Seale
2. Condoleeza Rice

ایالات متحد و بریتانیا حمایتشان می‌کنند). این صرفاً دکترین بن لادن نیست بلکه حتا برهانی خلف‌تر از آن است، نه فقط بر مبنای ابعاد بلکه به این خاطر که عراقی‌ها نمی‌توانستند، هر قدر هم که تخیلتان را به پرواز درآوردید مسوول اعمال صدام حسین شناخته شوند.

معتبرترین مثال، کارزار چهل و هفت‌ساله‌ی ترور و خفه کردن اقتصاد کوبا به دست واشنگتن است. از اسناد داخلی درمی‌یابیم که دولت‌های آیزنهاور و کندی بیان کردند که: «مردم کوبا مسوول اعمال رژیمشان هستند» پس باید با این توقع که «ناراحتی فزاینده‌ی کوبایی‌های گرسنه» باعث خواهد شد آن‌ها کاسترو را بیرون بیندازند، مجازات شوند (کندی). وزارت امور خارجه‌ی امریکا اظهار کرد که: «هر ابزار ممکن برای تضعیف زندگی اقتصادی کوبا باید بی‌درنگ به کار گرفته شود تا باعث گرسنگی، نومی‌دی و براندازی دولت شود [۲۷]» دکترین همچنان مجری است.

لازم به ادامه دادن نیست، مدارک کافی داریم که استفاده از برهان خلف بن لادن برای مجازات کردن خطای دموکراتیک فلسطینی‌ها، انحراف از هنجار نیست.

بعد ایالات متحد و اسرائیل تا آنجا پیش رفتند که «هدفشان» را با دقتی و سواس گونه اجرا کنند. پس مثلاً طرح اتحادیه‌ی اروپا برای کمک‌های اضطراری مراقبت‌های بهداشتی متوقف شد وقتی «مقامات امریکایی این نگرانی را ابراز کردند که ممکن است بخشی از این پول به پرستارها، پزشکان، معلمان و دیگرانی که از دولت حقوق می‌گیرند پرداخت شود و در نتیجه به جیب حماس برود». دست‌آورد دیگر «جنگ با ترور». اسرائیل هم به پشتوانه‌ی امریکا به شقاوت‌های تروریستی و دیگر جنایاتش در غزه و کرانه‌ی باختری ادامه داد. شاید در برخی موارد به عنوان کوششی برای تحریک حماس به نقض آتش‌بس آزاردهنده‌اش، تا اسرائیل بتواند برای «دفاع از خود» پاسخ بدهد، یک الگوی آشنای دیگر [۲۸].

در ماه می ۲۰۰۶، نخست‌وزیر اسرائیل، آل‌مرت، برنامه‌اش را برای رسمی کردن طرح‌های توسعه‌ی کرانه‌ی باختری شارون اعلام کرد که همراه با «رفع مسوولیت در غزه» اعلام شد. آل‌مرت از «همگرایی»^۱ به‌عنوان حُسن تعبیری برای الحاق زمین‌ها و منابع پر ارزش کرانه‌ی باختری (از جمله آب) استفاده کرد، برنامه‌ی طراحی شده برای خُرد کردن نواحی فلسطینی مداوماً در حال انقباض به بلوک‌هایی مجزا از یکدیگر و جدا از هر گوشه‌ی اورشلیم که برای فلسطینی‌ها باقی بماند، که وقتی اسرائیل دره‌های اردن را اشغال کرد و فضای هوایی و هر دسترسی خارجی را کنترل کرد، همه اسیر بشوند. آل‌مرت که در افکار عمومی به پیروزی خیره‌کننده‌ی دست یافت، به خاطر جسارتش در «عقب‌نشینی» از کرانه‌ی باختری ستوده شد در حالی که داشت هر کاری می‌کرد تا آخرین امیدها برای به رسمیت شناختن حقوق ملی فلسطینی‌ها بر باد برود. به ما توصیه شده بود که «تشویش» ساکنان شهرک‌های پراکنده را درک کنیم چرا که اگر در سرزمین‌های پشت‌دیوار حایل غیر قانونی که به طرز غیر قانونی به اسرائیل منضم شده‌اند، «همگرا شوند»، به حال خود رها خواهند شد. همه‌ی این‌ها طبق معمول با تأیید مهربانانه‌ی واشنگتن همراه است که انتظار می‌رود میلیاردها دلار مورد نیاز برای اجرای برنامه‌ها را تهیه کرده باشد، گرچه گه‌گاه با این تذکر که ویرانی فلسطین نباید «یک‌جانبه» باشد: بهتر خواهد بود که رییس‌جمهور محمود عباس اعلامیه‌ی تسلیم را امضا کند که در این صورت همه چیز به خیر و خوشی پیش خواهد رفت.

مردم غزه و کرانه‌ی باختری موظف اند که همه‌ی این‌ها را فرمانبردارانه مشاهده کنند و در زندان‌های واقعیشان بیوسند و گرنه

تروریست‌های دیوانه‌ی بی‌اند.

مرحله‌ی آخر در ۲۴ ژوئن آغاز شد که ارتش اسرائیل دو شهر وند، یک پزشک و برادرش را از خانه‌شان در غزه ربود. آن‌ها بر اساس یادداشت‌های کوتاهی که در نشریات انگلیسی آمده «بازداشت شدند». اغلب رسانه‌های ایالات متحد ترجیح دادند سکوت کنند [۲۹]. آن دو از قرار معلوم به ۹۰۰۰ زندانی دیگر در زندان‌های اسرائیل پیوستند که طبق گزارش‌ها هزار تایشان بدون اتهام در زندان به سر می‌برند و به همین خاطر هم ربوده شده‌اند - مثل بیشتر سایرین که دادگاه‌های رسوای اسرائیل که به شدت توسط مفسران قانونی این کشور محکوم می‌شوند، محکوم‌شان کرده‌اند. در میان آن‌ها صدها زن و کودک هستند که تعداد و سرنوشتشان برای کمتر کسی اهمیت دارد. همین‌طور زندان‌های مخفی اسرائیل که خیلی کم به آن‌ها توجه شده است. مطبوعات اسرائیلی گزارش دادند که این زندان‌ها «به ویژه برای لبنانی‌هایی که مظنون به عضویت در حزب اله بودند و به جنوب مرز منتقل شده‌اند دروازه‌ی ورود به اسرائیل از لبنان بوده‌اند» برخی در جنگ لبنان اسیر شدند و بقیه «به ابتکار عمل اسرائیل ربوده شدند» و گاهی با شکنجه‌ی زیر بازجویی گروگان نگه داشته می‌شوند. اردوگاه مخفی ۱۳۹۱ احتمالاً یکی از چندین اردوگاه از این نوع، تصادفاً در سال ۲۰۰۳ کشف شد و فوری به دست فراموشی سپرده شد [۳۰].

روز بعد، ۲۵ ژوئن، فلسطینی‌ها، یک سرباز را درست در مرز غزه ربودند. خیلی در موردش سر و صدا شد. هر خواننده‌ی باسوادی با نام سرجوخه گیلعاد شالیت^۱ آشناست و خواستار آزادی اوست. شهروندان بی‌نام ربوده شده‌ی غزه فراموش شدند: قانون بین‌المللی که به حق اصرار دارد با سربازان اسیر گرفته شده باید انسانی رفتار شود، حمله‌ی فراقانونی به شهروندان را اکیداً منع کرده است. اسرائیل با «بمب افکنی و گلوله باران کردن، سوزاندن و ویران کردن، تحمیل محاصره و ربودن، با بدترین اعمال تروریستی پاسخ می‌دهد و هیچ کس هم سکوت را نمی‌شکند که بپرسد چه غلطی می‌کند و بر اساس چه حقی؟» این‌ها را روزنامه‌نگار خوب اسرائیلی گیدئون لوی نوشته و افزوده که: «دولتی که چنین گام‌هایی برمی‌دارد، دیگر فرقی با یک سازمان تروریستی ندارد». اسرائیل همچنین تعداد زیادی از اعضای دولت فلسطین را ربوده، سیستم‌های برق و آب غزه را ویران کرده و جنایات بی‌شمار دیگری مرتکب شده. این اعمال جنایت‌جمعی که عفو بین‌الملل آن‌ها را «جنایت جنگی» دانسته، مجازات فلسطینی‌ها است برای اشتباه رأی دادن. آژانس‌های سازمان ملل فعال در غزه، در عرض چند روز در نتیجه‌ی تحولاتی که «باعث کشته شدن شهروندان بی‌گناه از جمله کودکان می‌شود و فلاکت فزاینده‌ی بی‌صدها هزار تن وارد می‌آورد و آسیب‌شدیدی به جامعه‌ی فلسطین می‌زند، موقعیت خطرناکی که نرخ فقر در آن هشتاد درصد و بی‌کاری حدود چهل درصد است و احتمالاً به سرعت و خیم‌تر هم خواهد شد مگر آنکه اقدامات فوری و ضروری صورت گیرد» نسبت به «فاجعه‌ی بهداشت عمومی» هشدار دادند [۳۱].

بهبان‌های مجازات فلسطینی‌ها این است که حماس از پذیرش سه درخواست تن می‌زند: به رسمیت شناختن اسرائیل، توقف تمام اعمال خشونت‌آمیز، و پذیرش توافق‌های پیشین. سردبیران نیویورک تایمز به رهبران حماس رهنمود می‌دهند که باید «قواعد اساسی را که مصر و اردن و اتحادیه‌ی عرب به مثابه کل در پیمان صلح ۲۰۰۲ بیروت پذیرفته‌اند» بپذیرند و به علاوه باید این کار را «نه به عنوان سازش ایدئولوژیک» بلکه «به عنوان بلیت ورود به دنیای واقعی، مراسم گذار لازم برای پیشروی از موقعیتی بی‌قانون به دولتی قانونمند» انجام دهند - مانند ما [۳۲].

لازم به ذکر است که اسرائیل و ایالات متحد با صراحت تمام این شرایط را رد می‌کنند. فلسطین را به رسمیت نمی‌شناسند؛ از پایان دادن به خشونت‌هاشان حتا وقتی حماس به مدت یک سال و نیم آتش‌بس موقت یک‌جانبه را رعایت می‌کند و درخواست آتش‌بس طولانی مدت دارد در حالی که مذاکرات برای توافق بر سر تشکیل دولت در حال انجام است، دست بر نمی‌دارند؛ با توهین آشکار، درخواست سال ۲۰۰۲ سران اتحادیه‌ی عرب برای عادی‌سازی روابط را نادیده می‌گیرند، همین‌طور تمام طرح‌های دیگر برای توافق دیپلماتیک با معنی را که تا به حال بحثش را کردیم. حتا وقتی «نقشه‌ی راه» پذیرفته‌شد که قرار بود سیاست ایالات متحد را تعریف کند، اسرائیل چهارده «شرط» به آن افزود که آن را کاملاً بی‌معنی کرد و تأیید تلویحی همیشگی و اشنگتن و سکوت در گزارش‌ها را به همراه داشت [۳۳].

پیروزی حماس در انتخابات توسط ایالات متحد و اسرائیل با اشتیاق مورد بهره‌برداری قرار گرفت. آن‌ها پیش‌تر باید وانمود می‌کردند که در مذاکرات «طرف دیگری» وجود ندارد پس انتخاب دیگری وجود ندارد مگر ادامه‌ی پروژه‌ی تصرف کرانه‌ی باختری، کاری که از امضای پیمان اُسلو به این سو انجام می‌دادند (با گسترش عملیات پیشین). همان‌طور که قبلاً اشاره‌شد، [۳۴] آهنگ شهرک‌سازی در سال ۲۰۰۰ آخرین سال کلینتون و نخست‌وزیر اسرائیل، ایهود باراک اوج گرفت، و بعد در زمان بوش - شارون شدت یافت. اُلمرت و دار و دسته‌اش می‌توانستند بنالند که چون حماس بر سر قدرت است «طرف مذاکره‌ی» وجود ندارد پس باید با الحاق و ویرانی فلسطین و با تکیه بر لفاظی‌های غرب پیش بروند که مؤدبانه برایشان کف می‌زنند شاید با احتیاط ملایمی درباره‌ی «همگرایی» یک‌جانبه و چشم‌پوشی از این واقعیت که اگر برنامه‌ی حماس در بسیاری موارد کاملاً غیر قابل قبول است، برنامه‌ی این‌ها مثل آن‌ها یا خیلی بدتر است و معنایی ندارد: آن‌ها به طور نظام‌مندی حقوق ارزشمند فلسطینی‌ها را انکار می‌کنند، یک تفاوت فاحش.

کشی بعدی در این داستان نفرت‌برانگیز در ۱۲ ژوئیه آغاز شد که حزب‌اله در جریان حمله‌ی دو سرباز اسرائیلی را اسیر گرفت و چند نفر دیگر را کشت که به حمله‌ی تمام‌عیار اسرائیل انجامید و باعث کشته شدن صدها نفر و ویرانی بیشتر آن چیزی شد که لبنان از لاشه‌های جنگ داخلی و اشغال اسرائیل به بعد با درد و رنج فراوان بازسازی کرده‌بود. انگیزه‌ها هر چه باشند، حزب‌اله قمار و حشتناکی کرد که لبنان هزینه‌اش را گزاف پرداخت. دوباره خطر فرایندهایی را می‌بینیم که به قول بحث‌رامی خوری به رشد «رهبری موازی یا بدیل انجامید تا بتواند از [شهر و ندان] محافظت کند و خدمات اساسی به آن‌ها ارایه دهد» با شاخه‌ی نظامی خودش.

تحلیل‌گران درباره‌ی انگیزه‌ها نظرهای متفاوتی دارند. *فایننشال تایمز* گزارش می‌دهد که «خط رسمی حزب‌اله این بود که اسیر گرفتن باعث آزاد شدن چند زندانی لبنانی باقی مانده در زندان‌های اسرائیل خواهد شد. اما زمان انجام این کار و مقیاس حمله‌های آن‌ها نشان داد که بخشی از هدف آن‌ها کاستن از فشار اسرائیل به فلسطینی‌ها بوده است؛ مجبور کردن اسرائیل به جنگ در دو جبهه‌ی هم‌زمان». خیلی‌ها با یادآوری واکنش حزب‌اله به شروع انتفاضه‌ی الاقصا در سپتامبر ۲۰۰۰ - که سربازهایی را در حمله‌ی مرزی دستگیر کرد و به تبادل اسرا انجامید - و نیز پاسخش به حمله‌های ویران‌گر اسرائیل در کرانه‌ی باختری در سال ۲۰۰۲ (آموس هارل)^۱ با این تحلیل موافق اند [۳۵]. دیگران انگیزه‌ی زندانی‌ها را برجسته می‌کنند و با تبادل سال ۲۰۰۰ و این واقعیت که حزب‌اله قبل از بحران کنونی کوشیده‌بود سربازهایی را اسیر بگیرد و با نام بردن از موضوع زندان‌های مخفی اسرائیل

1. Amos Harel

که پیش تر به آن اشاره کردم، آن را شرح می دهند. امل سعد غریب روابط با غزه را مهم ترین انگیزه می داند اما استدلال می کند که نباید «اهمیت این گروه‌ها برای افکار عمومی داخلی» را نادیده گرفت [۳۶].

دیگران ایران و / یا سوریه را بازیگران اصلی می دانند. همان طور که قبلاً گفته شد خیلی از کارشناسان و مخالفان ایرانی با این نظر مخالف اند اما بعضی هاشان با تردید می گویند که ایران و سوریه بر عملیات حزب‌اله نظارت دارند. بیشتر حکام عرب به سوی ایران نشانه رفته‌اند. سران عرب در اجلاس اضطراری اتحادیه‌ی عرب به خاطر نگرانشان از تأثیر ایران خواستار «به چالش کشیدن آشکار افکار عمومی اعراب» شدند. کارشناسی نظامی در دوی بی بیان کرد که ایرانی‌ها به وسیله‌ی حزب‌اله، «دولت‌های عرب را که کاری نمی کنند، دچار سرآسیمگی کرده‌اند» درحالی که «فرایند صلح به بن‌بست کشیده شده، فلسطینی‌ها کشته می شوند... و اینجا حزب‌اله به صحنه می آید که در عمل به سمت اسرائیل نشانه رفته است». سوریه، یمن، الجزایر و لبنان با نقد حزب‌اله مخالفت کردند؛ پارلمان عراق «در نمایش نادر اتحاد» حمله‌های اسرائیل را به عنوان «تجاوز جنایتکارانه» محکوم کرد و نخست وزیر نوری مالکی که واشنگتن از انتصابش استقبال کرده بود، «از جهان خواست تا برای توقف تجاوز اسرائیل دست به اقدامات عاجلی بزند». این واقعیت که بیشتر سران عرب خواهان «به چالش کشیدن افکار عمومی اعراب» هستند شاید دلالت‌های منطقه‌یی بلند مقیاسی داشته باشد و باعث تقویت گروه‌های رادیکال اسلامی شود. ارزش اشاره کردن دارد که «رهبر عالی مقام» اخوان المسلمین مصر، مهدی عاکف، به شدت دولت‌های عرب را محکوم کرد. به نظر فواز جرجیس کارشناس خاورمیانه: «اخوان المسلمین اکثریت قاطعی» را در انتخابات مصر آزاد به دست خواهد آورد و جایی دیگر، مثلاً در حماس، یکی از شعبه‌هایش، تأثیر گسترده‌یی خواهد گذارد [۳۷].

سرهنگ بازنشسته پت لانگ، رییس سابق میز خاورمیانه و تروریسم در سازمان اطلاعات دفاعی پنتاگون، تحلیل گسترده تری به دست داده است: «این جنگ در اصل جنگی قبیله‌یی است. اگر کسی دشمن شما باشد و شما نخواهید آتش بس موقت را بپذیرید، چیزی که حماس پیشنهاد داده، پس باید او را در هم بکوبید. پاسخ اسرائیل به ربوده شدن سه سرباز چنان نامتناسب است که به نظر می رسد بیشتر بهانه‌ی هوشمندانه‌یی باشد برای استفاده از افکار عمومی کشور خود و ایالات متحد» [۳۸].

حدس و گمان درباره‌ی انگیزه‌ها و عوامل درگیر نباید ما را نسبت به تراژدی‌یی که پیش چشممان رخ می دهد، کور کند. لبنان ویران شده، در زندان اسرائیل در غزه همچنان فجایع هرچه بیشتری رخ می دهد، و در کرانه‌ی باختری و غزه بدون اینکه کسی متوجه بشود، ایالات متحد و اسرائیل پروژه‌ی قتل یک ملت، حادثه‌یی مهیب و نادر در تاریخ را به کمال می رسانند. این کنش‌ها و پاسخ غرب، خیلی واضح و روشن ترکیب وحشی گری ددمشانه، حق‌به‌جانبی و معصومیت زخم دیده‌یی را نشان می دهد که در اعماق ذهنیت امپریالیستی ریشه دوانده است چنانکه فراتر از آگاهی است. راحت می شود درک کرد که چرا وقتی از گاندی پرسیدند درباره‌ی تمدن غرب چه فکری می کند، از قرار معلوم گفته باید ایده‌ی خوبی باشد.

یادداشت‌ها*

۱. نک. ص ۳۲ از بخش چهارم.

۲. نک.

Gilbert Achcar, "A Pan-Iraqi Pact on Muqtada Al-Sadr's Initiative," Znet, December 9, 2005,
<http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm?ItemID=9297>

۳. «تنها امیدی که می‌توان داشت تا به یک جنگ داخلی تمام‌عیار کشیده نشویم - اگر سیستمی کشته‌شود - [حضور نیروهای امریکایی نیست] بلکه این است که نیروهای درگیر در فرایند سیاسی یعنی آن نیروهایی که هم‌اکنون در جنگ داخلی کم‌عیار عراق درگیر نیستند، بتوانند پس از فوران اولیه‌ی خشم ناگزیر بر هوادارانشان فایق آیند و تأکید کنند که مقصران یا بعضی‌اند یا هواداران زرقاوی یا چنین اشخاصی، و هدفشان دقیقاً شعله‌ور کردن جنگ داخلی است و بهترین پاسخ به آن‌ها توجه دقیق به اصرار سیستمی به ضرورت کناره‌جویی از هر نوع جنگ قومی است». نک.

"Achcar on Cole Proposals for Withdrawal of U.S. Ground Troops," posted on August 23, 2005, on Juan Cole's blog, Informed Comment, at:

<http://www.juancole.com/2005/08/achcar-on-cole-proposals-for.html>

and on Znet at:

<http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm?ItemID=8563>

۴. این تحلیل توسط گزارش ادوارد ونگ (Wong) و دکستر فیلکینز (Filkins) که به نام 'In an About-Face, Sunnis Want U.S. to Remain in Iraq' در مجله‌ی زیر چاپ شد، تأیید گردید: *New York Times*. July 17, 2006.

۵. نک. صص ۴۱-۴۲ بخش پنجم.

۶. نک.

Achcar, "First Reflections on the Electoral Victory of Hamas," posted on ZNet on January 27, 2006, at:
<http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm?ItemID=9607>

۷. ترجمه‌ی «سند زندانی‌ها» از جلبیر اشقر است. اصل سند به زبان عربی در نشانی اینترنتی زیر در دسترس است:

<http://www.palpress.ps/arabic/print.php?ChannelID=42716>

ترجمه‌ی انگلیسی آن گرچه برای دقت بیشتر نیاز به بازبینی دارد در نشانی اینترنتی زیر موجود است:

<http://www.jmcc.org/documents/prisoners2.htm>

* تمام وب‌سایت‌هایی که در این یادداشت‌ها به آن‌ها ارجاع داده شده از ۲ تا ۷ ژوئیه‌ی ۲۰۰۶ در دسترس بوده‌اند.

۸. در مورد اینکه آیا این منطقه به سوریه یا به لبنان متعلق است، درگیری لفظی حقوقی وجود دارد اما نه درباره‌ی این واقعیت که از سال ۱۹۶۷ اسرائیل غیرقانونی آنجا را اشغال کرده است؛ به هر حال دولت سوریه در قبال ادعای دولت لبنان و حزب اله واکنشی نشان نداده است.

9. John J. Mearsheimer and Stephen Walt, "The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy," John F Kennedy School of Government, Harvard University, Working Paper Number RWP06-011, March 13, 2006, available online at:

[http://ksgnotes1.harvard.edu/Research/wpaper.nsf/rwp/RWP06-011/\\$File/rwp_06_011_walt.pdf](http://ksgnotes1.harvard.edu/Research/wpaper.nsf/rwp/RWP06-011/$File/rwp_06_011_walt.pdf).

نسخه‌ی کوتاه‌تری از آن با مشخصات زیر چاپ شده است:

"The Israel Lobby," *London Review of Books* 28, no.6 (March 23, 2006), available online at

http://www.lrb.co.uk/v28/n06/mear01_.html

10. Norman G. Finkelstein, "The Israel Lobby: It's Not 'Either/Or,'" *Counterpunch*, May 1, 2006, available online at:

<http://www.counterpunch.org/finkelstein05012006.html>;

Joseph Massad, "Blaming the Lobby," *Al-Ahram Weekly*, March 23-29, 2006, available online at:

<http://weekly.ahram.org.eg/2006/787/op35.htm>;

Stephen Zunes, "The Israel Lobby: How Powerful Is It Really?" *Foreign Policy in Focus*, May 16, 2006, available online at:

<http://www.fpif.org/fpiftxt/3270>

۱۱. نک. ص ۱۱ بخش سوم.

۱۲. نک. صص ۳۷-۳۸ بخش چهارم.

13. Agence France Presse, "China, Russia Refuse to Join Iran Sanctions Statement," June 13, 2006.

14. Ministerial Meeting of the Coordinating Bureau of the Non-Aligned Movement, Putrajaya (Malaysia), "Statement on the Islamic Republic of Iran's Nuclear Issue," NAM/MM/COB/9, May 30, 2006, available online at

http://www.un.int/malaysia/NAM/MMCOB_StatementIran.pdf;

Agence France Presse, "NAM Backs Iran, Condemns Israel's 'Brutal' Occupation," May 30, 2006; U.S. Newswire, "First Public Opinion Poll in Iran's Neighboring Countries Reveals Startling Findings on Possibility of Iranian Nuclear Arms," June 12, 2006.

15. Weapons of Mass Destruction Commission, *Weapons of Terror: Freeing the World of Nuclear, Chemical, and Biological Arms* (Stockholm, 2006), p. 72, available online at

http://www.wmdcommission.org/files/Weapons_of_Terror.pdf.

16. Flynt Leverett, "The Gulf Between Us," *New York Times*, January 24, 2006, p. A21; Guy Dinmore, "U.S. Allies Urge Direct Dialogue with Iran," *Financial Times*, May 3, 2006, p. 8.

17. "Leader Attends Memorial Ceremony Marking the 17th Departure Anniversary of Imam Khomeini," Institute for Preserving and Publishing Works by Ayatollah Seyyed Ali Khamenei, June 4, 2006, available online at

<http://www.khamenei.ir/EN/News/detail.jsp?id=20060604A>;

Jonathan Steele, "Lost in Translation: Experts Confirm That Iran's President Did Not Call for Israel To Be 'Wiped Off the Map.' Reports That He Did Serve to Strengthen Western Hawks," *Guardian* (online comment), June 14, 2006,

http://commentisfree.guardian.co.uk/jonathan_steele/2006/06/post_155.html.

18. Trita Parsi, "Iran Unlikely to Halt Nuclear Enrichment Unless the United States Agrees to Direct Talks," interview with Bernard Gwertzman, May 31, 2006, available online at <http://www.cfr.org/publication/10797/>;

اطلاعیه‌ی رسمی دولت ایران، ۱۷ فوریه‌ی ۲۰۰۶، گزارش سخنان لاریجانی در مورد «آخرین مواضع جمهوری اسلامی ایران

درباره‌ی برنامه‌ی صلح‌آمیز هسته‌ی ایران» در مصاحبه‌ی رادیویی با رادیو فرانسه، ۱۶ فوریه‌ی ۲۰۰۶. همچنین نک. صص ۶۱-۶۲ بخش چهارم.

19. Selig Harrison, "It Is Time to Put Security Issues on the Table with Iran," *Financial Times*, January 18, 2006, p. 19.
20. Dafna Linzer, "Past Arguments Don't Square with Current Iran Policy," *Washington Post*, March 27, 2005, p. A15.
21. Guy Dinmore, "Experts Challenge White House Line on Iran's Influence," *Financial Times*, July 18, 2006, p. 6, citing also the prominent dissident Arun Ganji; Amal Saad-Ghorayeb, "The Farming of Hizbullah," *Guardian*, July 15, 2006, p. 30; Dilip Hiro, "Hostages and History," *Guardian* (online comment), July 18, 2006, http://commentisfree.guardian.co.uk/dilip_hiro/2006/07/post_232.html.

۲۲. به‌ویژه نک.

Assaf Kfoury, "Noam Chomsky in Beirut," ZNet, July 12, 2006, <http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm?SectionID=22&ItemID=10568>.

23. Orly Halpern and Nicholas Blanford, "A Second Front Opens for Israel," *Christian Science Monitor*, July 13, 2006, p. 1.
24. Rami G. Khouri, "The Mideast Death Dance," *Salon*, July 15, 2006, http://www.salon.com/opinion/feature/2006/07/15/fourpairs/index_np.html; Patrick Seale, Institute for Public Accuracy, July 13, 2006, <http://www.accuracy.org/newsrelease.php?articleId=1310>.

۲۵. نک. ص ۳۶ بخش چهارم.

26. Noah Feldman, "Becoming bin Laden" (review of *Messages to the World: The Statements of Osama bin Laden*), *New York Times Book Review*, February 12, 2006, p. 12; Steven Erlanger, "U.S. and Israelis Are Said to Talk of Hamas Ouster," *New York Times*, February 14, 2006, p. A1.
27. Louis Perez, "Fear and Loathing of Fidel Castro: Sources of U.S. Policy Toward Cuba," *Journal of Latin American Studies* 34, no. 2 (May 2002), pp. 227-254.
28. Steven R. Wiseman, "Europe Plan to Aid Palestinians Stalls over U.S. Salary Sanctions," *New York Times*, June 15, 2006, p. A10. See also Tanya Reinhart, "A Week of Israeli Restraint," *Yedioit Ahronot*, June 21, 2006.

مثال روشن از این الگو کوشش شدید (و عقیم) اسرائیل است برای مجبور کردن فلسطینی‌ها به خشونت به منظور توجیه حمله‌ی برنامه‌ریزی شده‌ی سال ۱۹۸۲. اما خشونت فلسطینی‌ها به‌ویژه به شکل حمله‌های راکت قسام از غزه توسط گروهی که آتش‌بس موقت حماس را رد می‌کند ادامه دارد - عملیاتی جنایتکارانه و احمقانه.

29. Jonathan Cook, "The British Media and the Invasion of Gaza," *Medialens* (UK), June 30, 2006,

http://www.medialens.org/alerts/06/060630_kidnapped_by_israel.php;

Josh Brannon, "IDF Commandos Enter Gaza, Capture Two Hamas Terrorists," *Jerusalem Post*, June 25, 2006; Ken Ellingwood, "2 Palestinians Held in Israel's First Arrest Raid in Gaza Since Pullout," *Los Angeles Times*, June 25, 2006, p. A20.

جدال از لس‌آنجلس تا یمن فقط چند جمله‌ی اندک و در حاشیه در *Baltimore Sun* (۲۵ ژوئن) و سنت‌لوییس پست دیسپچ *St. Louis Post Dispatch* (۲۵ ژوئن) چاپ شد. به علاوه هیچ منبعی از رسانه‌های جریان رسمی در بحث روبروده شدن شالیط به این حادثه نپرداخت. تنها پوشش خبری جدی که در نشریات انگلیسی‌زبان دیدم در ترکیش دیلی نیوز *Turkish Daily News* (۲۵ ژوئن) بود. (جست‌وجو از دیوید پترسون).

30. Aviv Lavie, "Inside Israel's Secret Prison," *Ha'aretz*, August 22, 2003; Jonathan Cook, "Facility 1391: Israel's Secret Prison," *Guardian*, November 2003, p. 2.

31. Gideon Levy, "A Black Flag," *Ha'aretz*, July 2, 2006; Christopher Gunness, "Statements by the United Nations Agencies Working in the Occupied Palestinian Territory," July 8, 2006, available online at

http://www.un.org/unrwa/news/UN_agencies_8Ju106.htm;

Amnesty International press release, "Israel/Occupied Territories: Deliberate Attacks a War Crime," AI Index: MDE 15/061/2006 (Public), News Service No. 169, June 30, 2006, available online at <http://web.amnesty/pages/mde-150612006-eng>.

32. Editorial, "A Problem That Can't Be Ignored," *New York Times*, June 17, 2006, p. A12.

۳۳. بیانیه‌ی کابینه‌ی اسرائیل درباره‌ی نقشه‌ی راه و ۱۴ شرط، ۹ ژوئیه‌ی ۲۰۰۴، برای اولین بار در ۲۵ می ۲۰۰۳ منتشر شد و در نشانی

اینترنتی زیر در دسترس است:

<http://www.mideastweb.org/roadmapreservations.htm>

۳۴. نک. ص ۳۳ بخش پنجم.

35. Roula Khalaf, "Hizbollah's Bold Attack Raises Stakes in Middle East," *Financial Times*, July 13, 2006, p. 5; David Hirst, "Overnight Lebanon Has Been Plunged into a Role It Endured for 25 Years-That of a Hapless Arena for Other People's Wars," *Guardian*, July 14, 2006, p. 29; Megan K. Stack and Rania Abouzeid, "The Nation of Hezbollah," *Los Angeles Times*, July 13, 2006, p. A1; Neil Macfarquhar and Hassan Fattah, "In Hezbollah Mix of Politics and Arms Win Out," *New York Times*, July 16, 2006, pp. 1:1; Amos Harel, "Israel Faces a Wide Military Escalation," *Ha'aretz*, July 12, 2006; Uri Avnery, "The Real Aim," July 15, 2006, Gush Shalom Web site, <http://zope.gush-shalom.org/home/en/channels/avnery/1152991173>.

36. Mouin Rabbani, *Democracy Now!*, July 14, 2006, transcript available online at

<http://www.democracynow.org/article.pl?side=06/07/146285>;

Saad-Ghorayeb, quoted in Halpren Blanford, "A Second Front Opens for Israel, p. 1.

تعداد زندانی‌ها جدا از یک یا دو اذعان رسمی. شاید در اولین اشاره از سوی جریان اصلی، مفسرهای آرتص، ناهمه‌میا اشتراسلر، می‌نویسد که پس از شش سال از عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان، «هیچ کس توجه نکردن به خواسته‌ی اصلی حزب‌الله را صحیح ندانست: زندانی‌های لبنانی را آزاد کنید. رییس دولت لبنان، فؤاد سینیوره، دو روز پیش گفت که آزادی این زندانی‌ها، شرط اصلی هر توافقی است. اسرائیل علاوه بر سمیر قنطار، حدود ۱۵ لبنانی را زندانی کرده که سال‌هاست در زندان به سر می‌برند. از خیلی وقت پیش می‌شد آن‌ها را آزاد کرد - به دست‌های سینیوره‌ی معتدل سپرد». نک.

Shtasler, "A Path to Strengthen the Extremists," *Ha'aretz*, July 21, 2006 (in Hebrew), available online at <http://www.haaretz.co.il/hasite/spages/741052.html>. (Information added July 22, 2006)

37. Hassan Fattah, "Militia Rebuked by Some Arab Countries," *New York Times*, July 17, 2006, p. A1; Dan Murphy and Sameh NaGuib, "Hizbullah Winning over Arab Street," *Christian Science Monitor*, July 18, 2006, p. 1; Edward Wong and Michael Slackman, "Iraqi Prime Minister Denounces Israel's Actions," *New York Times*, October 20, 2006, p. A1; Fawaz Gerges, *Journey of the Jihadist: Inside Muslim Militancy* (Orlando, FL: Harcourt, 2006), p. 26.
38. Lang, quoted in Dan Murphy, "Escalation Ripples Through Middle East," *Christian Science Monitor*, July 14, 2006, p. 1.